

بهشت فراموش شده

قدر پدر و مادر خود را بیشتر بدانید

دکتر مهدی خدایان آراتی

مجموعه آثار / ۱۹



فهرست

- با این سرعت کجا می‌روی؟ ۹
- مادر این جوان کجاست؟ ۱۳
- چهار نگاهی که عبادت است ۱۶
- چه کنم تا به آرزویم برسم؟ ۱۸
- بهترین اعمال نزد خدا چیست؟ ۲۲
- در آن آسمان‌ها چه خبری است؟ ۲۵
- ثواب سفر حج در هم آغوشی چشم تو ۲۸
- در یک شب، چهارده قرن عبادت کردم! ۳۳
- چرا با مادر تند حرف زدی؟ ۳۷
- پوست گاوی که پر از طلا شد ۴۱
- آیا عمر طولانی می‌خواهی؟ ۴۹
- با یک نگاه تند، نمازت قبول نمی‌شود ۵۱

- ۵۳ چه شده است که با من مهربان تر شده‌ای؟!
- ۵۶ بهترین راه توبه
- ۶۰ آیا به فکر پدر و مادرت هستی؟
- ۶۴ آیا خیر زیاد را می‌خواهی؟
- ۶۷ عبادتی بزرگ را کشف کرده‌ام
- ۷۱ چرا بوی خوش بهشت را احساس نمی‌کنند؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما پدر و مادر خود را دوست دارید؟ آیا می‌خواهید عشق و محبت شما به آنها بیشتر و بیشتر شود؟

آیا می‌دانید چگونه می‌توانید از قلب پدر و مادر خویش به اوج آسمان‌ها پرواز کنید؟ آیا می‌دانید اگر پدر و مادر را از خود راضی کنید، خدا از شما خشنود می‌شود؟

برادرم! ، خواهرم! آیا می‌خواهید به دریای بی‌انتهای رحمت الهی متصل شوید؟ آیا می‌خواهید خدا به شما نظر رحمت بکند؟

بیایید به پدر و مادر خود نیکی کنید، بیایید قدری با آنان مهربان‌تر باشید. این کتاب را برای کسانی نوشته‌ام که می‌خواهند با احترام به پدر و مادر به سوی خوشبختی دنیا و آخرت گام بردارند.

من تلاش کرده‌ام که با نگاهی نو به آموزه‌های دینی به شما کمک کنم تا بار دیگر عاشق پدر و مادرتان شوید!

من این کتاب را برایت نوشتم و اکنون نوبت شما است تا کتاب خودت را
بخوانی و بدانی که پدر و مادرت همان بهشت گمشده تو می‌باشند.
این کتاب را به پدر و مادر عزیز خود تقدیم می‌کنم، زیرا آنها بهشتی هستند
که خدا به من ارزانی داشته است.
بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم،
منتظر شما هستم.

قم، آبان ۱۳۸۸
مهدی خُدامیان آرانی

با این سرعت کجا می‌روی؟

نمی‌دانم تا به حال به این مطلب فکر کرده‌ای که کدام یک از کارهای خوب، زودتر از همه کارها، باعث خشنودی خدا می‌شود؟
من یک روز تصمیم گرفتم تا تمام کارهای خوب خود را مورد بررسی قرار داده و ببینم که خشنودی خدا را چگونه می‌توانم زودتر به سوی خود جذب کنم.

برای همین مدت زیادی روی این موضوع فکر کردم.
در واقع من یک مسابقه برگزار کرده بودم و می‌خواستم ببینم کدام یک از کارهای خوب می‌تواند مرا در آغوش مهربانی خداوند قرار دهد.
خواننده محترم!

آیا شما هم تا به حال روی این مطلب فکر کرده‌اید؟
می‌دانم که شما کارهای خوب زیادی در زندگی انجام داده‌اید.
یادت هست، لباس احرام پوشیدی و گرد خانه خدا طواف کردی؟
یادت هست چقدر به بیچارگان کمک نمودی؟
در ماه رمضان و شبهای قدر چقدر با خدای مهربان خویش نجوا و مناجات

داشتی؟

به راستی در میان این همه کار خوب، کدام کار است که گوی سبقت را از همه ربوده و می‌تواند باران رحمت خدا را برای ما بفرستد؟

آری، خداوند منتظر ما است، تا به بهانه‌ای به سوی او رو کنیم و او ما را در آغوش مهربانی خود جای دهد، و خوشا به حال کسانی که لذت خوشحالی خدا را چشیدند و قلبشان آرام گرفت.

آیا موافقید تا لحظه‌ای خدمت امام صادق علیه السلام برویم و از آن حضرت سؤال کنیم که: ای آقای ما! کدام کار می‌تواند ما را زودتر به خشنودی و رحمت خدا برساند؟

جالب این است که آن امام زیبایی‌ها، صدها سال قبل به سؤال من و تو پاسخ داده است: هیچ عبادتی زودتر و سریع‌تر از احترام به پدر و مادر، نمی‌تواند خشنودی خداوند را در پی داشته باشد.^۱ دوست من! در این سخن امام، دقت کن. چرا آن حضرت احترام به پدر و مادر را به ما سفارش می‌کند؟

چرا به جای نیکی به پدر و مادر از احترام گرفتن به آنها یاد می‌کند؟ تو خوب می‌دانی که احترام گرفتن یک مرحله بالاتر از نیکی کردن است. ممکن است یک نفر واقعاً به پدر و مادر پیر خود نیکی کند و از همه جهت به آنها رسیدگی نماید.

برای آنها تمام امکانات رفاهی را فراهم نماید، مثلاً در ماه یک میلیون تومان به آنها بدهد، اما در قلب خویش با آنها خداحافظی کرده باشد. این خدمت‌رسانی نمی‌تواند خشنودی خدا را به سوی ما جذب کند.

ما باید در قلب خویش جایگاهی برای پدر و مادرمان قرار دهیم و در قلب خود نسبت به آنها محبت داشته باشیم. این همان احترام به پدر و مادر است. اگر تو میلیون‌ها تومان پول به پدر و مادر خود بدهی، اما در قلب خویش به آنها عشق نورزی، پدر و مادرت خیلی زود متوجه می‌شوند که تو از سر تکلیف و وظیفه و یا حس ترحم به آنها کمک می‌کنی. این کار، دل پدر و مادرت را غمناک می‌کند.

تو باید به پدر و مادر خویش عشق بورزی و به این عشق افتخار کنی و با همین عشق به آنها خدمت کنی.

شاید نتوانی از آنها حمایت مالی بنمایی، اما در قلب خویش، عشق مقدسی را جای می‌دهی و آنها را دوست می‌داری.

این را باور کن که پدر و مادر خیلی زود متوجه می‌شوند که آیا در قلب خود برای آنها جایگاهی قرار داده‌ای یا نه!

اگر خدای ناکرده به غرور مبتلا شوی و عشق به پدر و مادرت را کسر شأن خود بدانی و احترام گرفتن از آنها را باعث پایین آمدن کلاس خود بدانی، پدر و مادر به تو هیچ نمی‌گویند، ولی این را از نگاه تو می‌فهمند.

اما بدان که دیگر بزرگ‌ترین و بهترین عبادت را از دست داده‌ای و زمانی این را متوجه می‌شوی که بعد از سالیانی دراز، بر سر قبر آنها می‌نشینی و افسوس می‌خوری که ای کاش یک لحظه دیگر پدر و مادرم زنده بودند تا عشق خویش را نثارشان کنم، ولی افسوس که دیگر خیلی دیر است.

پس تا پدر و مادر در کنار تو هستند، برخیز و بهترین عشق‌ها و محبت‌ها را نثارشان کن تا خدای مهربان این احترام تو را نسبت به پدر و مادر ببیند و آنگاه

از تو خشنود گردد، چرا که رضایت خداوند در گرو رضایت پدر و مادر است.^۲
چه مدالی بالاتر از این که خدا از تو راضی و خشنود باشد.
بی جهت نیست که پیامبر ﷺ به یکی از یاران خود فرمودند: «به پدر و مادر
خود نیکی کن که پاداش تو بهشت خواهد بود».^۳
آری، با نیکی به پدر و مادر و مهربانی با آنها می‌توانی هم در این دنیا در
آرامش و خوشبختی زندگی کنی و هم در آخرت در بهشت جاودان منزل کنی.

مادر این جوان کجاست؟

به رسول خدا ﷺ خبر دادند که یکی از جوانان مدینه آخرین لحظه‌های عمر خود را سپری می‌کند.

پیامبر ﷺ با شنیدن این خبر همراه با تعدادی از یاران خود به سوی خانه آن جوان حرکت کرد.

پیامبر ﷺ وارد خانه شد و در کنار بستر آن جوان نشست. آن جوان چشمانش را باز کرد و دید که پیامبر مهربانی‌ها، در کنار او نشسته است.

اینجا بود که آن جوان خوشحال شد و اشک در چشمانش نشست. او به پیامبر ﷺ نگاه می‌کرد و سخنی نمی‌گفت. سختی‌های لحظه جان دادن، زبان او را بند آورده بود و دیگر قادر به سخن گفتن نبود.

تو نمی‌دانی که آن جوان چه لحظات سختی را پشت سر می‌گذاشت. خوب است در اینجا با هم دعا کنیم که در آن لحظه‌های سخت جان دادن، پیامبر ﷺ

نیز یار و یاور ما باشد.

همه می‌دانستند که دیگر عمر این جوان به سر آمده است. مردم یک نگاه به این جوان می‌کنند و یک نگاه به پیامبر ﷺ و منتظرند ببینند که پیامبر ﷺ در این لحظات برای نجات جوان چه خواهد کرد. پیامبر ﷺ رو به او می‌کند و چنین می‌فرماید: ای جوان! اقرار به یگانگی خداوند بنما، "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" را بر زبان جاری کن. اما آن جوان هر چه تلاش می‌کند، زبانش به ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گشوده نمی‌شود.

آری، او نمی‌تواند سخن بگوید. همه به فکر فرو می‌روند، مگر این جوان چه کرده است که به چنین سرنوشتی گرفتار شده است. او اکنون سزای کدامین گناه خویش را می‌بیند؟ آیا این جوان راه نجاتی دارد؟ اینجا است که پیامبر ﷺ سراغ مادر این جوان را می‌گیرد. اتفاقاً، مادرش کنار بستر او نشسته است. پیامبر ﷺ رو به مادر می‌کند و می‌فرماید: آیا شما از پسر خود ناراضی هستی؟

مادر آهی از دل می‌کشد و می‌گوید: آری، من از او ناراضیم و مدت شش سال است که با او سخن نگفته‌ام.

اکنون معلوم می‌شود که چرا این جوان در لحظه جان دادن زبانش بند آمده است و این همه سختی می‌کشد.

گناه بزرگ او این است که مادر را از خود ناراضی کرده است.

او دل مادر خود را شکسته است و برای همین باید این گونه جان بدهد.

پیامبر ﷺ رو به مادر می‌کند و می‌فرماید: من از تو می‌خواهم تا او را

ببخشی و از او راضی شوی.

مادر چون سخن رسول خدا ﷺ را می‌شنود، رو به آن حضرت می‌کند و می‌گوید: من او را بخشیدم، خدا هم او را ببخشاید.

با شنیدن این سخن، شادی و سرور بر چهرهٔ پیامبر ﷺ می‌نشیند و آنگاه پیامبر ﷺ از جوان می‌خواهد تا ذکر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را بگوید.

این بار همه صدای جوان را می‌شنوند که ذکر **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را با صدای بلند می‌گوید.

آری، همان لحظه‌ای که مادر از او راضی شد، سختی‌های جان دادن نیز از او برطرف شد.^۴

چهار نگاهی که عبادت است

خوب است برای یافتن حقیقت به مکه سفر کنیم، گویا کمی دیر رسیدیم،
چرا که پیامبر ﷺ رحلت کرده‌اند.

بهتر است، اکنون که آن حضرت در میان ما نیست و روح بلندش به ملکوت
اعلی پیوسته است، به سراغ راستگوترین صحابی‌اش برویم.
در میان این همه جمعیت باید ابوذر را پیدا کنیم، زیرا او راستگوترین فرد
روزگار است.

خدای من! کجا می‌توانیم ابوذر را پیدا کنیم؟ آیا تو او را دیده‌ای؟
به هر حال بعد از چند روز پرس و جو، خبردار می‌شویم، مطلوب ما اکنون در
کنار کعبه می‌باشد.

با عجله خود را به مسجد الحرام می‌رسانیم. در میان آن همه جمعیت، او را
می‌یابیم. بعد از سلام، روی او را می‌بوسیم و در کنارش می‌نشینیم.
می‌خواهیم با او مشغول گفتگو شویم.

مدّت زیادی است که ما در جستجوی او بوده‌ایم. اکنون که به او رسیده‌ایم،
می‌بینیم، ابوذر به گوشه‌ای نگاه می‌کند و چشم از آنجا بر نمی‌دارد.

خدایا! مگر آن جا چه خبر است؟ چرا ابوذر چشم از آن جا بر نمی‌دارد؟ خوب نگاه می‌کنم، می‌دانید چه کسی را می‌بینم؟
آری، علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌بینم که مشغول نماز است. جای تو خالی است تا ببینی، چگونه ابوذر مبهوت جمال او شده است.
نمی‌دانم چه مدت گذشته، ولی ابوذر همین طور فقط به جمال علی علیه السلام نگاه می‌کند!

از او می‌پرسم: ای ابوذر! چرا نگاه خود را از صورت علی علیه السلام بر نمی‌داری؟
او در پاسخ چنین می‌گوید: من این کار را می‌کنم، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «اگر به چهار چیز، نگاه کنی، نگاه تو عبادت حساب می‌شود: نگاه به علی، نگاه پدر و مادر از روی مهربانی، نگاه به قرآن و نگاه کردن به کعبه».^۵

حق با تو است، اکنون می‌فهمم که چرا این قدر به علی علیه السلام نگاه می‌کردی.

چه کنم تا به آرزویم برسم؟

از حرم حضرت معصومه علیها السلام بیرون می‌آمدم که جوانی به سویم آمد. بعد از سلام، گفت: می‌خواستم، چند لحظه وقت شما را بگیرم. نگاهی به او کردم، دیدم از بس گریه کرده، چشمانش قرمز شده است. به او گفتم: در خدمت شما هستم.

به گوشه‌ای از صحن رفتیم و او شروع به سخن گفتن کرد. او گفت: اهل تبریز هستم، حاجت مهمی دارم و می‌خواهم به آرزوی خود برسم. اما هر کاری کردم، دعایم مستجاب نشد. هر دعایی که به من معرفی شد، خواندم. هر ذکر و دعایی که فکرش را بکنی، خواندم ولی نتیجه نگرفتم. من دیگر در مانده شده‌ام، نمی‌دانم چه کنم؟ آیا راه حلی به فکرتان می‌رسد؟ من نگاهی به او کرده، گفتم: اشکال کار همین است که تو هر چه را شنیدی، عمل کردی بدون این که تحقیق کنی، آیا آن چه را شنیده‌ای، درست است یا نه.

او تعجب کرد و گفت: آدم بیچاره‌ای مانند من به هر چه امیدوارش کند، دل می‌بندد تا شاید مشکلش حل شود.

گفتم: مگر نمی‌خواهی مشکل تو برطرف شود و به آرزوی خود بررسی؟ پس باید راهی را انتخاب کنی که مورد تأیید امامان معصوم علیہم السلام باشد. کدام یک از کارهایی را که برای رفع مشکل خود انجام داده‌ای، مورد تأیید آنها می‌باشد؟

جوان به فکر فرو رفت، او سخن مرا به خوبی دریافت کرد. اگر می‌خواهی دعا کنی، اگر می‌خواهی به خواسته‌ات بررسی، باید خاطرت جمع باشد که گردِ خرافات نمی‌گردد. حالا دیگر آماده بود تا او را راهنمایی کنم تا زودتر به آرزوی خود برسد. آیا می‌دانید به او چه پیشنهادی دادم؟ به او گفتم: آیا پدر شما زنده است؟ او گفت: بله، چطور؟

به او گفتم: چون به شهر خود بازگشتی به نزد پدرت برو، دست او را از روی ادب و احترام ببوس و از او بخواه برایت دعا کند، چرا که امام صادق علیہ السلام فرموده که دعای پدر در حقّ فرزند مستجاب است.^۶ جوان رو به من کرد و گفت: به همین سادگی!، من هم در جواب گفتم: به همین سادگی!

بعد از بیست روز در منزل مشغول نوشتن کتاب‌هایم بودم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، صدای همان جوان را شنیدم که به خاطر رسیدن به حاجتش از من تشکر می‌کرد. یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم! ما برای رسیدن به حاجت خود، چه کارها که نمی‌کنیم! چه سفرها که نمی‌رویم! چه چله‌نشینی‌ها که نمی‌کنیم! چه پول‌ها که خرج نمی‌کنیم!

ای جوان عزیز! تا سایه پدر بر سرت هست، قدر این نعمت را بدان و هرگاه به مشکلی برخورد کردی از او بخواه تا برایت دعا کند.

ممکن است دعای پدر در حق خودش مستجاب نشود، اما دعای او در حق فرزندش، مستجاب است.

ممکن است بگویی پدر من زیاد با خدا و اهل نماز نیست، چطور می‌شود دعای او مستجاب شود؟

دوست خوب من! این قانونی است که خدا خودش گذاشته است. خداوند، دعای پدر در حق فرزندش را مستجاب می‌کند.

آیا می‌دانی علت این قانون چیست؟

خدای مهربان خود می‌داند که وقتی تو نزد پدر می‌روی و از او می‌خواهی برایت دعا کند، چقدر قلب پدر شاد می‌شود و به خود می‌بالد و از سوز دل برایت دعا می‌کند.

خدا می‌خواهد ما جوانان قدر دان پدران خود باشیم، آنها را فراموش نکنیم، همواره آنان را بزرگ بشماریم.

ای جوان! خدا می‌خواهد دست پدر را ببوسی و عشق و محبت را به او هدیه کنی.

خدا می‌خواهد تا کانون خانواده شما گرم و صمیمی باقی بماند. او می‌خواهد جامعه مسلمانان در عطش محبت نسوزد.

برای همین این قانون را در نظام خلقت قرار داده و به فرشتگان آسمانها دستور داده است که هرگاه پدری برای فرزندش دعا کرد همه مانعها و حجابهای استجاب این دعا را بردارند.

عزیزم! می‌دانم در زندگی مشکلاتی داری که مدت زیادی است به دنبال

برطرف شدن آنها هستی.

حتماً آرزوهای بزرگی داری که «آرزو بر جوان عیب نیست و بزرگی هر کس به بزرگی آرزوی اوست».

برخیز! همین حالا به خانه پدرت برو، دستش را ببوس و از او بخواه برای تو دعا کند.

بهترین اعمال نزد خدا چیست؟

امروز به این فکر فرو رفتم که خدای مهربان چه کاری را بیش از همه کارها دوست دارد.

به راستی خدایی که خود زیبا است، کدام یک از اعمال ما را زیباتر می بیند و آن را بیشتر می پسندد.

خواننده عزیز، آیا شما حضری مرا کمک کنی؟

آخر من می خواهم هر طور شده، آن کار زیبا را انجام دهم و از آن راه به خدای بزرگ نزدیک شوم.

چه خوب است با هم کتابهای حدیث را ورق زده، مطالعه کنیم یا تحقیق نماییم تا به جواب خود برسیم.

برای یافتن جواب باید سفر کنیم به چهارده قرن قبل، به شهر مدینه، به

مسجد پیامبر اسلام ﷺ!

نگاه کن، چگونه یاران پیامبر ﷺ به گرد آن حضرت حلقه زده اند!

یک شمع در میان صدها پروانه!

همه سراپا گوش هستند تا از حضور پیامبر ﷺ استفاده نمایند.

در این میان نگاه من متوجه ابن مسعود می‌شود که بی‌صبرانه منتظر است تا از پیامبر ﷺ سؤالی بپرسد.

آیا ابن مسعود را می‌شناسی؟ او یکی از یاران گرامی رسول خدا ﷺ است که همراه با آن حضرت از شهر مکه به مدینه هجرت کرده است. او اولین کسی است که آیات قرآن را در شهر مکه با صدای بلند به گوش همهٔ مردم رساند.^۷

به هر حال من در وجود ابن مسعود، عطش فهم و دانستن را می‌بینم. او به دنبال فرصت مناسبی است تا سؤال خود را از پیامبر ﷺ بپرسد.

سؤال او این است: ای رسول خدا! می‌خواهم بدانم، خداوند کدام یک از کارهای بندگان خود را بیش از همه دوست دارد.

پیامبر ﷺ در جواب او می‌فرماید: خداوند، نماز اول وقت را بیش از همهٔ اعمال دوست دارد.

آری، نماز ستون دین و معراج مؤمن است که به وسیلهٔ آن مؤمن می‌تواند پله‌های کمال را پشت سر بگذارد و به ملاقات خداوند برسد.

ابن مسعود ادامه می‌دهد: ای رسول خدا! بعد از نماز، خداوند کدام کار را بیش از همهٔ کارها دوست می‌دارد؟

پیامبر ﷺ از این که می‌بیند، ابن مسعود تا این اندازه به دنبال کسب کمال است، خوشحال می‌شود، رو به او می‌کند و می‌فرماید: بعد از نماز، خداوند نیکی به پدر و مادر را بیش از هر کاری دوست می‌دارد.

ابن مسعود سؤال می‌کند: بعد از آن، خدا چه کاری را بیش از همهٔ کارها دوست می‌دارد؟

پیامبر ﷺ می‌فرماید: جهاد در راه خدا.^۸

دوست خوبم! اگر خوب در این سخن رسول خدا ﷺ دقت کنی، می بینی که نیکی به پدر و مادر از جهاد در راه خدا بالاتر شمرده شده است. مگر جهاد در راه خدا، ثواب بسیار زیادی ندارد؟ در روز قیامت یکی از درهای بهشت مخصوص کسانی است که در راه خدا جهاد کرده باشند. با این حال، دین ما نیکی به پدر و مادر را از جهاد در راه خدا بالاتر می داند. بسیار جای تعجب است که ما با وجود پدر و مادر نتوانیم رحمت و بخشش خدا را به سوی خود جذب کنیم، چرا که از راه نیکی به پدر و مادر می توان باران مهربانی خدا را به سوی خود نازل کرد.^۹

در آن آسمان‌ها چه خبری است؟

آیا موافقی با هم سفری به بهشت داشته باشیم؟
بهشت جایگاه بندگان خوب خدا است و هر کس در آن مسکن‌گزیند از غم
و غصه رها شده است و جز شادی و کامیابی در انتظار او نیست.
بهشت خانه زندگی و سلامتی است و هیچ ناراحتی در آن جا نیست.
مؤمنان هر چه آرزو کنند برایشان آماده می‌شود.
آیا می‌دانی که بهشت طبقه‌های متعددی دارد و هر کس به میزان مقامی
که دارد در قسمتی از بهشت منزل می‌کند و زندگی زیبای خویش را ادامه
می‌دهد.

آیا می‌دانید بالاترین طبقه بهشت کجاست؟ آری، «علیین» بالاترین جایگاه
بهشت می‌باشد و خانه رسول خدا ﷺ و حضرت علی علیه السلام در آن جا می‌باشد.^{۱۰}
مگر عشق رسول خدا ﷺ و فرزندان او را به دل نداری؟ آیا می‌خواهی
خداوند منزلی در «علیین» به تو بدهد؟
فکرش را بکن، در بالاترین مرتبه بهشت، جایی که منزلگاه عزیزان خدا
است، قرار بگیری!

آیا سعادتى بالاتر از اين مى‌توانى تصوّر کنى؟

دوست خوبم! منزل تو در «علیین»، نشانه‌اى است که بالاترین مقام‌ها را در دنیای معنویت کسب کرده‌اى و توانسته‌اى در کنکور دنیا به بهترین رتبه دست پیدا کنى و برای همین خداوند بهترین‌ها را در آخرت به تو داده است. فکر مى‌کنم که دیگر اشتیاق آن را پیدا کرده‌اى تا با هم راه رسیدن به این سعادت را مورد بررسی قرار دهیم.

حتماً نام ابوحمزه ثمالی را شنیده‌اى؟!

ابوحمزه ثمالی یکی از یاران بسیار عزیز امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام است. او همان کسی است که دعای امام سجاده علیه السلام در سحرهای ماه رمضان را نقل کرده و برای همین آن دعا به نام «دعای ابوحمزه ثمالی» مشهور شده است. اکنون مى‌خواهم، برایت بگویم که همین آقای ابوحمزه از امام باقر علیه السلام این سخن را نقل مى‌کند که خلاصه‌اى آن، چنین است: «هر کس با پدر و مادر خود مهربان باشد و به آنها نیکی کند و در رفع احتیاجات آنها بکوشد، خداوند در روز قیامت او را در علیین جای دهد و جایگاه او را بالای همه جایگاه‌ها قرار دهد». ^{۱۱}

به راستی اگر مشتاق هستی تا در بالاترین مقام بهشتی قرار بگیری، برخیز و از همین الان برنامه‌اى برای خود بریز و طبق آن برنامه احترام ویژه‌اى از پدر و مادر خود بگیر.

پدر و مادر، سرمایه‌اى هستند که اگر از این سرمایه خوب استفاده کنى، مى‌توانى پله‌هاى کمال را یکی پس از دیگری طی کنى و خود را به آن جا برسانی که در بهترین مرتبه بهشت در کنار دوستان عزیز خدا جای بگیری.

من می‌دانم که این کار را می‌کنی و از صمیم قلب دست پدر و مادر خود را
می‌بوسی و خدای بزرگ را هم شکر می‌کنی، از این که او به تو چنین سعادت
داده است که با خدمت کردن، مهربانی نمودن و عشق ورزیدن به پدر و مادر
به او نزدیک شوی.

ثواب سفر حج در هم آغوشی چشم تو

از راه دوری برای انجام حج واجب حرکت کرده و بیابان‌ها را پشت سر گذاشته بودم.

طوفان‌های شن بر سر راهم ظاهر می‌شدند و من هر بار ناچار بودم تا آرام شدن طوفان، صبر کنم.

همین باعث شد که نتوانم روز عرفه، خود را به مکه برسانم، این راه طولانی را طی کرده بودم ولی نتوانستم حج واجب را بجای آورم. خیلی ناراحت بودم که چنین سعادت را از دست دادم.

یکی از دوستانم به من پیشنهاد داد تا پیش پیامبر ﷺ بروم و با او در این مورد سخن بگویم.

اکنون می‌خواهم نزد پیامبر ﷺ بروم، خوب است که همراه من بیایی.

من رو به پیامبر می‌کنم و می‌گویم: ای رسول خدا! من برای انجام حج به سوی مکه حرکت کردم، اما نتوانستم به موقع به مکه برسم. خیلی دلم می‌خواهد که ثواب حج را داشته باشم، با توجه به این که ثروت زیادی دارم، ممکن است مرا راهنمایی فرمایید تا پول خود را در چه کار خیری صرف کنم

تا در عوض، خداوند ثواب حج را برایم بنویسد.

پیامبر ﷺ سر مبارکش را پایین می آورد و لحظه ای فکر می کند.

آنگاه رو به من می کند و می فرماید: به آن کوه بلند نگاه کن! اگر به اندازه آن کوه، طلا داشته باشی و همه را در راه خدا صرف کنی به آن ثوابی که حاجی کسب کرده است نمی رسی. وقتی حاجی از خانه اش حرکت می کند، به هر قدمی که برمی دارد، خداوند ده گناه او را می بخشد و ده ثواب نیکو به او می دهد. چون طواف خانه خدا را انجام داد، خداوند همه گناهان او را می بخشد.^{۱۲}

دوست من! اکنون دیگر از ثواب بسیار زیاد حج خانه خدا آگاه شدی، آیا اکنون آماده هستی تا قصه دیگری از پیامبر ﷺ برایت نقل کنم؟
یک روز پیامبر ﷺ در جمع یاران خود نشسته بود و سخن از احترام به پدر و مادر به میان آمد.

آن حضرت چنین فرمودند: وقتی فرزندی به پدر و مادر خود نیکی کند و به آنها نگاه محبت آمیز بنماید، خداوند برای هر نگاه او ثواب انجام یک حج می نویسد.

یاران پیامبر ﷺ سخت متعجب شدند. آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ اما این سخن از رسول خدا ﷺ است، او که از خود سخن نمی گوید، او که اشتباه نمی کند.

همه گیج شده اند، برای همین همه یک صدا گفتند: ای رسول خدا! اگر فرزندی در روز صد بار به صورت پدر و مادر خود نگاه کند، آیا خدا به او ثواب صد حج می دهد؟.

تو می دانی که جواب پیامبر ﷺ یک کلمه بود: بله.^{۱۳}

تعجب ما به خاطر این است که نمی‌دانیم بزرگواری و کرم خدا تا چه اندازه است.

دوست خوبم! حج آن قدر ثواب دارد که اگر میلیون‌ها تومان ثروت داشته باشی و همه را در راه خدا انفاق کنی به ثواب حاجی نمی‌رسی، اما ارزش نگاه محبت‌آمیز به پدر و مادر نزد خداوند بالاتر از آن است که همه ثروت خود را در راه خدا صرف کنی.

عزیزم! هیچ کدام از کارهای خدا بدون حکمت نیست، او یک نگاه تو به پدر و مادرت را از میلیون‌ها تومان کمک به فقرا بیشتر دوست دارد! اگر توفیق پیدا کنی به فقرا کمک کنی و پولی را در راه خیر صرف کنی، به خاطر تربیت صحیح پدر و مادرت می‌باشد.

برای همین تلاش کن تا همیشه با دیده احترام به پدر و مادر نگاه کنی. نکند تو هم مثل آن آقای باشی که هر سال پول زیادی برای امور خیر مصرف می‌کرد، اما پدر و مادر خود را به خانه سالمندان سپرده بود و چند ماه، یک بار به آنها سر می‌زد.

خدا نمی‌خواهد، ما پدر و مادر خود را فراموش کنیم، برای همین یک نگاه به صورت پدر و مادر را بیشتر از سفر حج خریداری می‌کند.

یادم نمی‌رود در سوّمین سفر حج خود (سال ۱۳۸۷) در کاروان ما آقای بود که در صحرای عرفات خیلی گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت و خدا خدا می‌کرد. من به حال و هوای او غبطه می‌خوردم.

این جریان گذشت. اتفاقاً در یکی از روزهای آخر سفر، همسر آن آقا نزد من آمد و گفت که شوهرش مدت پنج سال است با پدر و مادر خود قهر است

و اصلاً با آنها سخن نمی‌گوید.

او از من درخواست کرد تا با شوهرش سخن بگویم و از او بخواهم تا موقع بازگشت به ایران با پدر و مادر خود آشتی کند.

این جا بود که من از کار او خیلی تعجب کردم، این حاجی ما، دل پدر و مادر خود را خون کرده و پنج سال است با آنان سخن نمی‌گوید، اکنون به سفر حج آمده، در صحرای عرفات خدا را صدا می‌زند، در حالی که پدر و مادرش از او ناراضی هستند.

به آن حاجی گفتم: تو به سفر حج آمده‌ای، اما می‌دانی در این مدت پنج سال از چقدر ثواب و فضیلت محروم بوده‌ای و از همه مهم‌تر این که خدا را از خود ناراضی داشته‌ای.

ای جوانانی که می‌خواهید به خدا نزدیک شوید! ای کسانی که آرزوی سفر حج و زیارت خانه خدا را دارید! بیایید که یار در خانه است و ما گرد جهان می‌گردیم! از همین امروز تصمیم بگیرید، با عشق، محبت و صمیمیت به صورت پدر و مادر خود نگاه کنید و بدانید که این گونه می‌توانید، پله‌های کمال و معنویت را طی کنید.

عزیزانم! به خدا قسم! ما معنای عرفان و معنویت را نفهمیدیم. نگذاشتند بفهمیم که چگونه به خدا نزدیک شویم.

واقعاً اگر ما این مطالب را می‌دانستیم، چقدر کانون خانواده‌های ما گرم‌تر بود.

آیا دیگر این قدر پدران و مادران جامعه ما در خانه سالمندان تنهایی می‌کشیدند؟

من چقدر از افراد را دیده‌ام که به مراسم مذهبی آمده، با گریه و ناله خدا را صدا زده‌اند، در حالی که در همان لحظات، دل پدران و مادران آنها از تنهایی سخت گرفته، اشک به چشم داشته‌اند.

چقدر از جوان‌ها را می‌شناسم که به اسم عرفان، از کانون گرم خانواده خود جدا شده و دل پدر و مادرشان را شکسته‌اند و به خیال خود به خدا رسیده‌اند. نه، هرگز این عرفان نیست! بلکه سراب است!

در یک شب، چهارده قرن عبادت کردم!

در مسجد نشستیم که جوانی وارد می‌شود و سراغ پیامبر ﷺ را می‌گیرد و نزد ایشان می‌رود.

بعد از سلام، می‌گوید: ای رسول خدا! من خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان جنگ نمایم.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: به جهاد برو و بدان که اگر شهادت نصیب تو شود، به سعادت بزرگی دست یافته‌ای و اگر بازگردی، خداوند تمام گناهانت را می‌بخشد، همانند روزی که از مادر متولد شده‌ای.

جوان چون سخن رسول خدا ﷺ را شنید، به فکر فرو رفت. او که مشتاق جهاد و شهادت بود، مشتاق‌تر شد و بی‌قرار. اما نمی‌دانم که چرا این جوان این گونه ناآرام است؟

مثل این که بر سر دو راهی گیر کرده است. آیا موافقی کنار او برویم و با او سخن بگوییم. شاید بتوانیم به او کمکی کنیم.

— ای جوان! چرا این قدر در فکر هستی؟

— من عاشق جهاد هستم و می‌خواهم هر چه زودتر خود را به لشکریان

اسلام برسانم و در راه دین و مکتبم جان فشانی کنم.

– خوب این که ناراحتی ندارد، یک یا علی بگو و حرکت کن!

– آقای نویسنده! من نمی‌توانم، این قدر سریع تصمیم بگیرم! برای این که پدر و مادرم پیر شده‌اند و کسی را جز من ندارند، دلخوشی آنها در تمام دنیا، من هستم و دوست دارند، در کنارشان باشم، زیرا آنها با من انس دارند.
– پس مشکلک این است، پدر و مادرت تنها هستند و می‌خواهند در کنار آنها بمانی.

– آری، آنها با رفتن من به جهاد ناراحت می‌شوند، زیرا آنها کسی را جز من ندارند.

– خوب است در این مورد با پیامبر ﷺ مشورت کنی.

جوان بار دیگر به حضور پیامبر ﷺ می‌رود و می‌گوید: ای رسول خدا! می‌خواهم به جهاد بروم، اما پدر و مادرم پیر شده‌اند و از رفتن من ناراحت می‌شوند، زیرا آنها با من انس می‌گیرند.

پیامبر ﷺ تا این سخن جوان را می‌شنود، می‌فرماید: ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، این که یک شب کنار پدر و مادر خود بمانی و آنها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است.^{۱۴}

دوست خوبم! آیا قبول داری که ما از دین واقعی، فاصله گرفته‌ایم؟ من جوان‌ها زیادی را می‌شناسم که به خیال خودشان حسرت شهادت دارند، اما دریغ از یک مهربانی نسبت به پدر و مادرشان!

چقدر از افراد را می‌شناسم که با خدا و اهل نماز و بندگی‌اند و می‌خواهند خدا را خوشحال کنند، اما پدر و مادر خود را به آسایشگاه‌ها تحویل داده و آنها

در تنهایی و بی‌کسی مرده‌اند.

این اسلامی است که ما برای خودمان ساخته‌ایم!

یادم نمی‌رود، آن حاجی را که سالی یک بار به عمره و کربلا می‌رود، سالی صد میلیون تومان پول در راه خیر صرف می‌کند، مدرسه می‌سازد، به یتیم‌ها رسیدگی می‌کند، هر روز جمعه دعای ندبه می‌خواند و اشک می‌ریزد که امام زمان علیه السلام کی می‌آیی تا در رکاب تو جهاد کنم و برایت جان‌فشانی نمایم؟! اما همین حاجی عزیز، مادر مهربان خود را به خانه سالمندان برده و اگر خیلی هنر کند، یک بار در ماه به او سر می‌زند. بعضی وقت‌ها به این نتیجه می‌رسیم که در دین‌داری، خیلی راه را اشتباه می‌رویم.

این حاجی ما که گریه می‌کند و می‌خواهد پای رکاب امام زمان علیه السلام جهاد کند، نمی‌داند که اگر مادر خود را به خانه بیاورد و با احترام از او نگهداری کند، برای هر شبی که مادر به او انس گرفته است، ثواب یک سال جهاد را برای او می‌نویسند. مگر امام زمان علیه السلام، از ما چه می‌خواهد؟

مگر دین او با دین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله فرق می‌کند؟

عزیز دلم! اگر پدر و مادرت در خانه سالمندان هستند، همین الان برخیز و او را به خانه خود بیاور. بگذار بچه‌هایت، احترام به پدر و مادر را از خود تو یاد بگیرند.

فراموش نکن تو هم پیر می‌شوی و هر طور که امروز با پدر و مادرت رفتار نمایی، فرزندان هم، همان رفتار را با تو خواهند داشت.

تا پدر و مادرت زنده هستند، خودت را از این ثواب‌ها محروم مکن!
وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یک شب کنار پدر و مادر بودن از یک سال

جهاد بالاتر است»، باید من و تو بنشینیم و روی این سخن ساعت‌ها فکر کنیم.

می‌شود از شما خواهشی کنم؟ این سخن رسول خدا ﷺ را روی یک کاغذ با خط زیبا بنویس و آن را قاب بگیر و در خانه‌ات نصب کن. هر بار که به این تابلو نگاه کنی، وجودت ناخودآگاه این پیام مهم را دریافت می‌کند.

راستی! داشت یادم می‌رفت، این نکته را اشاره کنم که پیامبر ﷺ یک روز جهاد در راه خدا را بالاتر از چهل سال عبادت می‌داند.^{۱۵} آن طور که من حساب کردم یک شب کنار پدر و مادر بودن، بیش از پنج میلیون روز عبادت، ثواب داد، آری، پنج میلیون روز! به عبارت دیگر: اگر یک شب که در کنار پدر و مادر خود باشی بهتر از این است که ۱۴۲ قرن عبادت کرده باشی!^{۱۶}

چند صباحی است که جوانان ما به عرفان و معنویت گرایش زیادی پیدا کرده‌اند، در اینجا می‌خواهم فریاد بزنم، شاید جوانان این مرز و بوم صدایم را بشنوند:

برای رسیدن به معنویت، برای رسیدن به خدا، برای رفتن به آغوش مهر خدا، هیچ راهی بهتر و نزدیک‌تر از مهربانی به پدر و مادر نیست. جوانان عزیز! اگر سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهید؛ اگر برکت زندگی را می‌خواهید؛ به پدر و مادر خود مهربانی کنید!

چرا با مادر تند حرف زدی؟

نام من ابراهیم است و اهل کوفه هستیم.
مدتی بود که عشق دیدار امام صادق علیه السلام را در سر داشتم و به دنبال فرصت مناسبی بودم تا به مدینه سفر کنم و ضمن زیارت قبر پیامبر، امام خویش را هم ملاقات نمایم.

مقدمات سفر را فراهم می‌کردم که مادرم متوجه شد، برای سفری دور و دراز آماده می‌شوم.

– پسر! می‌خواهی به سفر بروی؟

– آری.

– به سلامتی، کجا؟

– مدینه.

تا مادرم نام مدینه را شنید، اشک در چشمانش حلقه زد.
سالیان سال بود که او هم آرزوی مدینه به دل داشت، زیارت قبر پیامبر همه دل‌ها را بهاری می‌کند. این جا بود که تصمیم گرفتم، هر طور شده مادرم را هم همراه خود به مدینه ببرم.

سفر طولانی و سختی را پشت سر گذاشته، به مدینه رسیدیم.
منزل مناسبی را در مدینه تهیه نمودم.
همراه مادرم به زیارت قبر رسول خدا ﷺ و پس از آن به خانه امام صادق علیه السلام رفتم.

نمی‌دانید که دیدار امام مهربانی‌ها، چقدر زیبا و دلنشین بود!
خانه کوچک و ساده‌ او در نظرم به اندازه تمام دنیا جلوه می‌کرد.
همه خوبی‌ها در این خانه جمع شده بود.
یکی از شب‌ها که به خانه امام صادق علیه السلام رفته بودم، سخن به درازا کشید.
از بس مجذوب سخنان امام شدم، گذشت زمان را فراموش کردم.
به خود که آمدم، فهمیدم زمان از ساعتی که هر شب به خانه برمی‌گشتم،
گذشته و الان مادرم نگران شده است.
برای همین از حضور امام علیه السلام خداحافظی کرده، با سرعت خود را به خانه
رساندم.

وقتی به خانه رسیدم، مادر خیلی نگران بود.
او به من گفت: فکر نمی‌کنی در این شهر جز تو کسی را ندارم؟ چرا این قدر
دیر کردی؟ دلم هزار جا رفت، گفتم نکند مأموران حکومتی تو را دستگیر کرده
باشند.

نمی‌دانم چه شد که از جا در رفتم و با عصبانیت بر سرش فریاد زدم و او را
ناراحت کردم.

بعد از لحظاتی که خشمم فرو نشست، با خود فکر کردم، این چه کاری بود
که انجام دادم؟!

مادرم حق دارد، نگران شود، مأموران حکومت بنی‌عباس همه رفت و آمدها را به خانه امام صادق علیه السلام زیر نظر دارند.
آنها به شدت از شیعیان می‌هراسند. کاری بود که شده و مادرم را ناراحت کرده بودم.

پس از نماز صبح به سوی خانه امام صادق علیه السلام حرکت کردم.
در راه فکر می‌کردم، کاش از مادر عذرخواهی می‌نمودم، اما با خود گفتم، حالا نزد امام صادق علیه السلام می‌روم، چون دوستانم می‌آیند، من از فیض سخنان امام محروم می‌شوم، وقتی برگشتم، می‌روم و مادر را از خودم راضی می‌کنم.
وارد خانه امام علیه السلام شدم و سلام کردم.

امام جواب سلام مرا داد، سپس رو به من کرد و فرمود: ای ابراهیم! چرا دیشب با مادر خود با صدای بلند سخن گفتی؟ چرا دل او را شکستی؟ آیا فراموش کردی که او برای بزرگ کردن تو چقدر زحمت کشیده است؟
من خیلی تعجب کردم، جریان تندی من با مادرم را هیچ کس نمی‌دانست، اما اکنون امام صادق علیه السلام در مورد رفتار بد من با مادرم سخن می‌گوید.
آری، او نماینده خدا در روی زمین است و خداوند او را از این موضوع باخبر کرده است.

از خجالت سرم را پایین انداختم.
امام به سخنان خود ادامه داد: مگر او نبود که تو را در آغوش گرفت و از شیره جاننش، تو را سیراب کرد؟
من که نمی‌توانستم به صورت امام علیه السلام نگاه کنم با شرمندگی گفتم: آری، او برای من زحمت‌های زیادی کشیده است.

رنگ از صورتم پریده بود چون نزد امام شرمنده شده بودم.
امام با مهربانی به من فرمود: سعی کن که دیگر با صدای بلند، با مادرت
سخن نگویی و او را ناراحت نکنی.^{۱۷}
از آن روز تصمیم گرفتم تا همواره به مادر خود مهربانی کنم و بیشتر احترام
او را بگیرم.

پوست گاوی که پر از طلا شد

جوانی هستم که چند سالی است به خرید و فروش مشغول شده‌ام. البته مغازه و سرمایه چندان هم ندارم. جنسی را به صورت عمده خریداری می‌کنم و به صورت جزئی می‌فروشم و از این طریق زندگی خود را می‌گذرانم. امروز وقتی در بازار عبور می‌کردم به مشتری خوبی برخورد نمودم. او مقدار زیادی از کالای مرا می‌خواست. وقتی به او گفتم چند انبار از آن کالا را دارم، خیلی خوشحال شد. بر سر قیمت به توافق رسیدیم و معامله قطعی شد. خیلی خوشحال بودم، زیرا این معامله به اندازه کاسی یک سال برایم سود داشت.

قرار شد مشتری، کالا را همان لحظه تحویل بگیرد. انبار در خانه بود، به سوی خانه آمدیم تا کالا را به او تحویل دهم. کلید انبار در جای خاصی از اتاق قرار داشت. وارد اتاق شدم تا کلید را بردارم، دیدم پدرم درست جایی خوابیده که کلید

انبار را گذاشته‌ام.

با خود فکر کردم، آیا پدر را از خواب بیدار کنم و کلید را بردارم یا اینکه از این معامله پر سود صرف نظر کنم؟

مشتری عجله داشت، می‌خواست بار را تحویل بگیرد.

از اتاق بیرون آمدم، به او گفتم: باید صبر کنی تا پدرم از خواب بیدار شود. او مدتی صبر کرد و من چند بار به داخل اتاق آمدم ولی پدر هنوز در خواب عمیقی بود، زیرا شب قبل برای آبیاری به مزرعه رفته بود. به مشتری گفتم: جنس شما آماده است، اما باید صبر کنی تا پدرم بیدار شود.

او گفت: ای جوان! تو چقدر کم عقل هستی! وقتی پدرت بفهمد، چنین پول زیادی نصیب تو شده، خوشحال می‌شود که او را بیدار کرده‌ای. اما قبول نکردم، زیرا خواب و آسایش پدرم برای من از همه ثروت دنیا بالاتر و باارزش تر بود.

به هر حال مشتری رفت و معامله به هم خورد. بعد از ساعتی، پدر از خواب بیدار شد.

وقتی از ماجرا با خبر شد، مرا صدا زد و از من تشکر کرد.

سپس چنین گفت: پسر! من از مال دنیا چیز زیادی ندارم، اما گوساله‌ای را که تازه به دنیا آمده، به تو می‌بخشم.

من هم از پدر تشکر کردم و رویش را بوسیدم. شاید شما تعجب کنید، پولی که از آن معامله به دست می‌آوردم، معادل ده میلیون تومان بود، اما این گوساله‌ای که پدر به من داد، ارزشش صد هزار تومان بیشتر نبود.

از سخن پدرم تعجب کردم ولی چیزی نگفتم و دل او را نشکستم، زیرا پدر نمی‌دانست که به خاطر بیدار نکردن او از چه سودی چشم‌پوشی کرده‌ام. با خود فکر کردم که شاید پدر خیال می‌کند، من به خاطر صد هزار تومان پول او را از خواب بیدار نکردم.

بعد از چند سال فهمیدم که پدرم می‌دانست چه می‌کند. او فهمیده بود که به خاطر او از سود ده میلیون تومانی گذشته‌ام.

آن روز دیگر پدرم از دنیا رفته بود، روزی که همین گوساله باعث شد تا من به صد میلیارد تومان پول برسیم.

حتماً تعجب می‌کنی، چطور یک گوساله صد هزار تومانی، باعث این همه ثروت شد؟!

آری، دعای پدر باعث این معجزه شد، زیرا موقعی که پدر گوساله را به من داد، نگاهی به آسمان کرد و با خدای خویش سخنی گفت و دعایی نمود و همان دعا کار خودش را کرد و مرا به آن همه ثروت رساند.

آیا مایل هستی ادامه داستان مرا بدانی؟

در قوم بنی اسرائیل دو پسر عمو با هم سر مسأله‌ای اختلاف داشتند و این باعث کینه و دشمنی بین آنها شد.

یک شب یکی از آنها به در خانه دیگری آمد و در زد. وقتی صاحب خانه بیرون آمد به بهانه‌ای او را به جای خلوت برد و او را به قتل رساند و جنازه‌اش را به محله‌ای که گروه دیگری از بنی اسرائیل زندگی می‌کردند برد و به منزل بازگشت.

صبح روز بعد، خبر در تمام شهر پیچید که یکی از جوانان بنی اسرائیل

توسط طایفه دیگری به قتل رسیده است.

همان شخص قاتل عده‌ای از جوانان طایفه خود را جمع کرد و به اسم خونخواهی به سوی محله‌ای که جنازه مقتول در آن جا پیدا شده بود حرکت کرد و فریاد برآورد که پسر عمویم توسط شما کشته شده است باید قاتل را پیدا کنید تا او را قصاص کنیم.

خوب است بدانی، قوم بنی اسرائیل دوازده طایفه بودند و در میان آنها گاه گاهی اختلافات طایفه‌ای پیش می‌آمد.

اوضاع خیلی خراب شد و نزدیک بود که جنگ داخلی میان بنی اسرائیل در بگیرد.

ریش سفیدان بنی اسرائیل جمع شدند و خدمت حضرت موسی علیه السلام رفتند و از او کمک خواستند تا از خداوند بخواهد قاتل را مشخص نماید و از بروز جنگ طایفه‌ای میان بنی اسرائیل جلوگیری شود.

حضرت موسی علیه السلام با خدا سخن گفت.

از جانب خداوند وحی آمد که شما باید گاوی را بکشید تا قاتل معین شود.

ریش سفیدها نگاهی به هم کردند و گفتند: ای موسی! ما را مسخره می‌کنی؟ ما می‌گوییم شهر در خطر جنگ طایفه‌ای است، تو به ما می‌گویی یک گاو بکشید.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: این دستور خداوند است.

هر لحظه خبر می‌رسید که خون جوانان به جوش آمده و آنها شمشیرها را در دست گرفته‌اند و می‌خواهند با یکدیگر جنگ کنند.

ریش سفیدهای بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! به خدا بگو تا ویژگی‌های

این گاو را معین کند.

حضرت موسی علیه السلام از طرف خداوند ویژگی این گاو را معین کرد که این گاو پیر نباشد، رنگش زرد یک دست باشد، خلاصه ویژگی‌های آن گاو معلوم شد. مردم به دنبال آن گاو می‌گردیدند تا آن را خریداری کرده، پیش حضرت موسی علیه السلام بیاورند.

من خودم هم خبر نداشتم که آن گاوی را که خدا نشان کرده، همان گوساله‌ای است که پدرم چند سال پیش به من داده و اکنون یک گاو شده است.

مردم هم خبر ندارند، سِرّ این که خداوند روی این گاو به خصوص تأکید دارد، چیست؟!

به هر حال بنی اسرائیل شروع به جستجو کردند و همه خانه‌ها را گشتند تا بالاخره گاو مرا پیدا کردند و گفتند این همان گاوی است که خداوند معین کرده است.

عدّه زیادی از مردم به خانه من آمدند و خواستند گاو مرا بخرند. من از جریان خبر نداشتم و اصلاً نمی‌خواستم گاو را بفروشم چون هدیه پدرم بود.

با خود فکر کردم، چرا باید آن را بفروشم؟ چرا می‌خواهند آن را بکشند؟ آنها قیمت را بالا بردند، قیمت معمولی گاو دومیلیون تومان بود، اما آنها گفتند آن را ده‌میلیون تومان می‌خریم. گفتم: من نمی‌فروشم.

قیمت را تا صد‌میلیون تومان بالا بردند، اما باز هم گفتم که من فروشنده

نیستم.

آنها ناامید نزد حضرت موسی علیه السلام، برگشتند و گفتند: ای موسی! آیا می شود خداوند گاو دیگری را معین کند.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: نه، فقط همان گاو!

آنها دوباره برگشتند و گفتند: هر چه تو بگویی، آیا یک میلیارد تومان خوب است؟

من گفتم: من گاو را نمی فروشم. من می خواستم دیگر از آنها راحت شوم. پیش خودم گفتم یک چیزی بگویم تا آنها منصرف شوند و بروند، چون من از اصل ماجرا خیر نداشتیم، برای همین گفتم: به شرطی می فروشم که پوست این گاو را پر از طلا و جواهرات کنید و به من برگردانید.

آنها نگاهی به هم کردند و رفتند، من هم راحت شدم. اما آتش جنگ در میان بنی اسرائیل شعله می کشید و هر لحظه ممکن بود نسل بنی اسرائیل در آن بسوزد.

زنان بنی اسرائیل راضی شدند و به شوهران خود پیشنهاد دادند، هر زنی یک قطعه از طلا و جواهراتش را بدهد، بهتر از آن است که یک جوانش در این جنگ کشته شود.

بالاخره تصمیم گرفتند و به اندازه ای که پوست گاو پر شود، طلا جمع کردند و به خانه من آوردند.

من خیلی تعجب کردم و با خود گفتم که آیا این همه طلا و جواهرات را که بیش از صد میلیارد تومان ارزش دارد، برای خرید گاو آورده اند؟

البته باور نمی کردم که آنها برای گاو دو میلیون تومانی، این همه طلا

بدهند.

در کمال ناباوری طلاها را گرفتیم و گاو را تحویل دادم. قرار شد، پوست گاو را بعداً بیاورند تا طلاها را در آن بریزم و اگر کم بود دوباره بیاورند، اما تصمیم گرفتیم، همراه آنها بروم.

با آن جمعیت زیاد گاو را نزد حضرت موسی علیه السلام بردیم. حضرت موسی علیه السلام دستور داد گاو را کشتند و بعد از مدتی به اذن خدا آن جوان زنده شد. حضرت موسی علیه السلام از او سؤال کرد: چه کسی تو را به قتل رساند؟ او هم پسر عموی خود را نشان داد و جریان آن شب را برای حضرت موسی علیه السلام تعریف کرد.

به هر حال آتش فتنه فروکش کرد و مردم به خانه‌های خود بازگشتند. همه به من می‌گفتند: چقدر خوش شانس هستی، صد میلیارد تومان ثروت به تو رسید.

وقتی به سوی خانه باز می‌گشتم به یاد دعای پدر افتادم. موقعی که من به خاطر احترام او از آن معامله و سود ده‌میلیون تومانی دست شستم. اکنون به خاطر دعای او به چنین ثروتی رسیدم. آری، من خوش شانس و سعادت‌مند بودم، زیرا دعای پدرم همراه من بود.

اگر در زندگی خود به دنبال شانس هستید، دعای پدر را دریابید و از او بخواهید برای شما دعا کند.^{۱۸}

دوست خوبم! نمی‌دانم تا به حال چند بار قرآن را ختم کرده‌ای، چند بار سوره بقره را خوانده‌ای؟

آیا می‌دانی قسمت عمده این داستان در سوره بقره آیات ۶۷ تا ۷۲ آمده

است. نمی‌دانم تا کی قرآن را فقط برای ثواب خواهیم خواند و به معانی و پیام‌های آن توجه نخواهیم کرد.

خداوند متعال از بیان داستان گاو بنی‌اسرائیل در کتاب خود هدف و مقصودی دارد، اما افسوس که اکثر ما مسلمانان، قرآن را کتاب مقدّسی کرده‌ایم که فقط باید آن را ببوسیم و تلاوت کنیم، ولی برای فهمیدن پیام‌های بزرگ آن کمتر وقت بگذاریم.

به امید روزی که قرآن را نه کتاب تلاوت، بلکه کتاب درسی خویش بدانیم که باید آن را بفهمیم و به دستورات آن عمل کنیم!

آیا عمر طولانی می‌خواهی؟

زندگی ماشینی امروز با خطرات زیادی همراه شده است. هر روز، خبر از بین رفتن عده‌ای از هم‌وطنان را در تصادف‌ها می‌شنویم. این یک نمونه از مرگ‌های ناگهانی است.

آیا شما راهی می‌شناسید که به وسیله آن بتوانید مرگ‌های ناگهانی را از خود دور کنید؟ آیا موافقید سخن امام باقر علیه السلام را در این زمینه برای شما نقل کنم؟

آن حضرت فرمودند: «نیکی به پدر و مادر و صدقه دادن (به صورت مخفیانه) فقر را از شما دور می‌کند و عمر شما را طولانی نموده و هفتاد نوع مرگ بد (مرگ ناگهانی) را از شما دور می‌گرداند».^{۱۹}

در سخنی دیگر از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «اگر دوست دارید خداوند عمر شما را طولانی نماید، پدر و مادر را از خود خوشحال نگه دارید».^{۲۰}

به راستی، وقتی شما با رفتار پسندیده خود باعث می‌شوید تا قلب پدر و مادرتان شاد شود، خداوند متعال هم به عمر شما می‌افزاید.

پیامبر ﷺ یک روز به مسجد آمدند و به یاران خود فرمودند: دیشب خوابی دیدم و می‌خواهم برای شما تعریف کنم.

همه سراپا گوش شدند تا پیامبر ﷺ لب به سخن بگشاید. به هر حال، این خواب در نزد حضرت مهم بوده است که می‌خواهد برای یاران خود بیان کند. پیامبر ﷺ فرمودند: دیشب در عالم رؤیا دیدم که مرگ یکی از یارانم فرار سیده و عزرائیل هم برای قبض روح او آمده است. همین که عزرائیل می‌خواست جان او را بگیرد، دیدم نیکی به پدر و مادر به شکل جوانی زیبا، ظاهر شد و نگذاشت.^{۲۱}

آری، چون آن مرد به پدر و مادر خود مهربانی می‌کرد و در حق آنها نیکی می‌نمود، خداوند هم به خاطر همین ویژگی، عمر او را طولانی نمود و او را از مرگ حتمی نجات داد.

جالب‌تر این که همین نیکی به پدر و مادر، می‌تواند باعث برطرف شدن سختی‌های جان دادن، شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر دوست دارید موقع مرگ، سختی‌های جان دادن از شما برداشته شود، به دیدار فامیل خود رفته، با پدر و مادر خود مهربان باشید که در این صورت خدا سختی‌های لحظه مرگ را از شما دور می‌کند و در زندگی خود هیچ گاه فقیر نمی‌شوید.»^{۲۲}

بباید همه با هم پیمان ببندیم که با پدر و مادر خود به بهترین صورت، رفتار کنیم تا خداوند نیز به عمر و زندگی و ثروت ما برکت عنایت کند. این قانون نظام خلقت است که هر کس با پدر و مادر خود مهربان باشد، خداوند عمری طولانی و باعزت به او می‌دهد و فقر و بدبختی را از زندگی او دور می‌کند.

با یک نگاه تند، نمازت قبول نمی‌شود

هنگامی که به درگاه خدا به نماز می‌ایستی، خداوند آن چنان باران رحمت و مهربانی خود را بر تو نازل می‌کند که اگر این را می‌دانستی هرگز نمی‌خواستی نمازت را به پایان ببری.^{۲۳}

در مورد اهمیت نماز، سخن بسیار گفته شده است و حتماً شنیده‌ای که در روز قیامت اوّل عملی که مورد بررسی قرار می‌گیرد، نماز می‌باشد.

اگر نماز مورد قبول واقع شد، همه کارهای نیک انسان مورد قبول واقع می‌شود، اما اگر نماز قبول نشود، اعمال خوب و نیکوی دیگر هم مورد قبول واقع نمی‌شود.^{۲۴}

دوست من! حتماً می‌دانی که برای این که نماز مورد قبول خداوند واقع شود، باید احکام نماز را به دقت مراعات کنیم.

لباس ما نباید از پول حرام خریداری شده باشد؛

وضوی ما باید درست باشد و ...

اما من امروز می‌خواهم شما را با یکی از شرایط قبولی نماز آشنا سازم که

فکر می‌کنم کمتر شنیده باشی!

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر پدر و مادری در حق فرزند خود ظلم بنمایند و آن فرزند به پدر و مادر خود با خشم و غضب نگاه کند، خداوند نمازهای آن فرزند را قبول نمی‌کند.»^{۲۵}

شاید پدر یا مادری به وظیفه‌اش، آن طور که شایسته و بایسته است، عمل نکند، اما این نباید باعث شود تا فرزندان، احترام آنها را نگیرند.

حال اگر پدر و مادر مهربانی داری که در راه تربیت تو کوتاهی نکرده‌اند، باید حواست را خیلی جمع کنی!

مبادا با عصبانیت به آنها نگاه کنی، زیرا در این صورت نمازت مورد قبول درگاه خداوند نمی‌شود.

نه تنها نماز بلکه همه اعمال خوب تو مورد قبول خدا واقع نمی‌شود! آنها که هزاران کار نیکو انجام می‌دهند، اما دل پدر و مادر خود را می‌شکنند به بیراهه می‌روند.

آنها روز قیامت می‌بینند که هیچ کدام از کارهای خیرشان مورد قبول نیست، آن وقت اشک پشیمانی می‌ریزند.

چه شده است که با من مهربان تر شده‌ای؟!

من در خانواده‌ای مسیحی بزرگ شدم و برای همین جوانی مسیحی بودم. محلّ زندگی من شهر کوفه بود و در آنجا به کسب و کار مشغول بودم. در شهر خود با بعضی از یاران امام صادق علیه السلام آشنا شدم و همین آشنایی سبب شد تا من در مورد حقانیت اسلام و شیعه تحقیق بیشتری کنم. کم‌کم به مکتب شیعه علاقمند شدم و دین اسلام را به عنوان دین خود قبول کرده و مسلمان شدم و از پیروان امام صادق علیه السلام گردیدم. من با مادر خود زندگی می‌کردم و صلاح ندیدم که خبر مسلمان شدن خود را به او بگویم، زیرا تمام فامیل، برایم درد سر درست می‌کردند. ارتباط من با شیعیان کوفه بسیار زیاد شده بود و در جلساتشان شرکت می‌کردم و وظایف دینی خود را از آنها فرا گرفته، از چشمه‌سار معارف اهل بیت علیهم السلام سیراب می‌شدم. کم‌کم عشق دیدن امام صادق علیه السلام در وجودم شعله‌ور شد و به دنبال فرصتی بودم تا به سرزمین عربستان سفر کرده و امام خویش را ملاقات کنم. به بهانه تجارت، عازم سفر شدم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم.

اولین باری که حضور امام زیبایی‌ها رسیدم، با روی باز از من پذیرایی کرد و
برایم دعا نمود.

در همان بار اول که او را دیدم، توصیه کرد که با مادر مسیحی خود مهربان
باش.

در ضمن خبر داد که به زودی مادرت از دنیا می‌رود و از من خواست که
خودت کار به خاک‌سپاری او را به عهده بگیر.

از این سخن امام تعجب کردم که چرا ایشان تأکید داشت، دفن کردن مادرت
را خودت انجام بده.

بعد از چند روز به کوفه بازگشتم.

چون نصیحت امام صادق علیه السلام، همواره در گوشم طنین‌انداز بود، برنامه
منظمی ریختم تا بیشتر بتوانم کنار مادرم باشم.

با این که می‌توانستم، خدمتکاری برایش بگیرم، اما این کار را نکردم.

خودم برایش غذا می‌پختم و لباس‌هایش را می‌شستم.

به هر حال، هر کاری که از دستم برمی‌آمد، برای مادر انجام می‌دادم.

مدتی گذشت، یک روز مادرم مرا صدا زد و گفت: پسرم! چه خبر شده

است؟! قبلاً این گونه احترام مرا نمی‌گرفتی، از وقتی که از سفر برگشته‌ای،

رفتارت با من خیلی بهتر شده است.

نمی‌دانستم چه بگویم، سرانجام به او گفتم: در سفر خود با آقای بزرگواری

آشنا شدم، او به من گفت که به شما خدمت بیشتری نمایم.

مادرم با شنیدن سخن من به فکر فرو رفت و گفت: آیا این آقای که

می‌گویی پیامبر است؟

گفتم: نه، مادر گفت: پسرم! سخن او، سخن پیامبران است.

گفتم: مادر! او امام صادق علیه السلام و ششمین پیشوای شیعیان است و از فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین فرستاده خداوند می باشد و من به تازگی به این دین گرویده ام.

مادر که با دقت به حرف هایم گوش می داد، رو به من کرد و گفت: از دین تازه ات، بیشتر برایم بگو که این بهترین دین می باشد.

من هم به معرفی اسلام پرداخته، شهادتین را به او یاد دادم و او نیز مسلمان شد. گفتگوی ما طولانی شد. ظهر بود و صدای مؤذن به گوش می رسید.

وضو و نماز را به او یاد دادم و او نیز نماز ظهر و عصر را خواند.

سپس ناهار را خوردیم و او استراحت کرد.

عصر که شد، باز هم از دین اسلام برایش گفتم. او نماز مغرب و عشا را هم خواند. ناگهان حالش دگرگون شد، با صدایی ضعیف مرا صدا زد: پسرم! هر آنچه امروز برایم گفتمی، بار دیگر بازگو!

با چشمانی گریان، اعتقاد به خداپرستی و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت اهل بیت علیهم السلام را برایش گفتم و او هم با من تکرار کرد: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ.

و بعد از لحظاتی، صدای مادر قطع شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. صبح که شد، دوستان خود را باخبر کردم. او را طبق دستور اسلام غسل و کفن نموده، تشییع جنازه کردیم. بر بدن مادرم نماز خواندیم و او را دفن کردیم.^{۲۶}

بهترین راه توبه

هیچ چیز مانند گناه انسان را از رسیدن به کمال و سعادت دور نمی‌کند. متأسفانه شیطان، همواره تلاش می‌کند تا انسان را از مسیر صحیح بندگی خدا خارج نماید و او را به گرداب گناه بیندازد.

برای همین سعی کنیم تا با کمک گرفتن از خداوند، در دام وسوسه‌های شیطان نیفتیم و با سپری کردن زندگی افتخارآمیز به دیدار معبود بشتابیم. اکنون این سؤال مطرح است که ما چگونه می‌توانیم آثار شوم گناهان را از بین ببریم تا دوباره مورد لطف و عنایت خداوند قرار گیریم؟

همه می‌دانیم که خداوند، در توبه را به سوی بندگان خود باز گذاشته و وعده فرموده که گناه توبه‌کنندگان را می‌بخشد.

خدا در قرآن از عشق و محبت خود نسبت به توبه‌کنندگان سخن به میان آورده است.

شاید برایتان جالب باشد که احترام به پدر و مادر و نیکی به آنها، اثر بسیار زیادی در بخشش گناهان دارد.

خداوند به خاطر نیکی به پدر و مادر از گناه بندگان گذشته، آنها را مورد لطف

خود قرار می‌دهد.

بسیار مناسب می‌بینم که در این جا حکایتی را برای شما نقل کنم. پیامبر ﷺ نماز خود را تمام کرده بود که جوانی وارد مسجد شد و سراغ ایشان را گرفت.

همه مردم تعجب کرده بودند، چطور شده که این جوان به مسجد آمده است؟! زیرا او به فسق و فجور مشهور شده بود.

به هر حال مردم، پیامبر ﷺ را نشان دادند و او خدمت حضرت آمد. در حالی که اشک می‌ریخت، سر خود را پایین انداخته، به پیامبر ﷺ عرضه داشت: ای رسول خدا! جوانی هستم که گناه و معصیت زیادی انجام داده‌ام، می‌خواهم توبه کنم، آیا راهی هست که خداوند توبه مرا قبول کند؟ پیامبر ﷺ نگاهی به او کرد و فرمود: ای جوان! آیا پدر و مادرت زنده هستند؟

جوان در پاسخ گفت: فقط پدرم زنده است و مادرم از دنیا رفته است. پیامبر ﷺ فرمود: ای جوان! برو و تا می‌توانی به پدرت خدمت کن! جوان خیلی خوشحال شد، از حضرت تشکر کرد و از مسجد خارج شد. در این هنگام پیامبر ﷺ رو به یاران خود کرد و فرمود: کاش مادر این جوان زنده بود!^{۲۷}

منظور پیامبر ﷺ این بود که اگر این جوان سعادت داشت که خدمتگزاری مادرش را بکند، بسیار بهتر می‌توانست، آثار گناهان خود را از بین ببرد و مشمول عفو و بخشش خداوند قرار گیرد.

دوست خوبم!

تا پدر و مادر تو زنده هستند از این توفیق بزرگ استفاده کن و با نیکی کردن به آنها بخشش خداوند را به سوی خود جذب کن.

به خدا قسم با کمک کردن و مهربانی نمودن به پدر و مادر می‌توانی روح خود را از آلودگی‌ها و سیاهی‌ها پاک سازی!
 حتماً دقت کرده‌ای که وقتی خدمتی به پدر یا مادر خود می‌کنی، در وجودت احساس سبکی و نشاط می‌کنی!

آیا در فصل پاییز که برگ درختان زرد می‌شود به باغ رفته‌ای؟
 آیا دیده‌ای، وقتی باد می‌وزد، چگونه برگ درختان بر روی زمین می‌ریزند؟
 آری، اگر چشم باطن داشتیم، می‌دیدیم که چگونه گناهان ما هنگام نیکی به پدر و مادر، فرو می‌ریزند.

آیا توجه کرده‌ای، لحظه‌ای که دست پدر یا مادرت را می‌بوسی، چقدر نشاط روحی به تو دست می‌دهد؟!
 این نشاط و سبکی برای این است که روح ما از تیرگی گناهان پاک شده است.

گویا، زنجیرهایی که از انجام گناهان، روح ما را در بند کرده، باز می‌شوند و او می‌تواند آزادانه پرواز کند.

تصور کنید، شخصی یک هفته بدن خود را نشسته باشد. وقتی به حمام می‌رود و بدن خود را تمیز می‌شوید، احساس سبکی و راحتی می‌کند، چون بدنش از آلودگی پاک شده است.

وقتی دست پدر و مادرت را می‌گیری و بر آن بوسه می‌زنی و عشق و مهربانی خود را نثارشان می‌کنی، گناهان از صفحه‌ٔ روحت زدوده می‌شوند، در

نتیجه احساس سبکی و نشاط می‌کند.

خلاصه کلام آن که مکتب ما همان‌طور که نماز، روزه، استغفار، دعا و گریه را برای پاک شدن گناهان معرفی می‌کند، نیکی به پدر و مادر و احترام گرفتن از آنها را هم به عنوان یکی از بهترین راه‌های بخشش گناه اعلام می‌نماید.

آیا به فکر پدر و مادرت هستی؟

سعید یکی از دوستان بسیار خوب من است. او یک روز به منزل من آمد و در مورد مشکلش سخن گفت. از گفته‌هایش چنین برداشت کردم که مدتی است، برکت از زندگی او رفته و وضع کاسبی‌اش به هم ریخته و حسابی هم مقروض است. قبل از این، همه حسرت کاسبی او را می‌خوردند و از این که کار او این همه رونق دارد، انگشت به دهان می‌گرفتند، اما اکنون با سیلی صورت خود را سرخ نگه می‌دارد.

سعید از من برای رفع مشکلش راهنمایی خواست. او انسانی مؤمن و دیندار بود و به همه، دستورات دینی عمل می‌کرد، برای همین خیلی در این زمینه فکر کردم که مشکل از کجاست. از شما چه پنهان، حسابی گیج شده بودم، زیرا این رفیق ما همه کارهایش درست بود.

اهل نماز و بندگی خدا بود و به فقرا و بیچارگان هم کمک می‌کرد، مانده

بودم که گیر کار او چیست؟!

از او سؤال کردم که این مشکلات از چه زمانی برایت پیش آمد؟
او مقداری فکر کرد و گفت: حدود دو سالی می‌شود، وقتی که پدرم از دنیا رفت.

ناگهان جرقه‌ای در ذهنم زده شد، پیش خود گفتم که سر نخ را پیدا کردم.
به او گفتم: از زمانی که پدرت از دنیا رفت، این مشکلات شروع شد؟
او آهی کشید و گفت: آری، پدرم برکت زندگی بود. خیلی احترام او را می‌گرفتم و هر روز به او سر می‌زدم. او خیلی در حق من دعا می‌کرد، خدایش رحمت کند.

گفتم: راستش را بگو، از وقتی که بابایت از دنیا رفته، چقدر به فکر او هستی؟ آیا سر قبر او می‌روی؟
او سرش را پایین انداخت و گفت: این قدر گرفتاری دارم که دیگر به این کارها نمی‌رسم.

گفتم: سعید جان! گره کور زندگی تو این است که تو عاق پدرت شده‌ای؟
او تعجب کرد و گفت: شما که می‌دانی، پدرم تا زنده بود، چقدر از او احترام می‌گرفتم، او بارها می‌گفت که از دست تو راضی هستم.

من رو به او کردم و گفتم: آری، پدرت تا زنده بود از تو راضی بود، اما وقتی که از دنیا رفت، دیگر به او سر نزدی، برایش کار خیری انجام ندادی، او را فراموش کردی، اکنون پدرت از تو ناراضی شده، دلش از دست تو شکسته و برای همین برکت از زندگی رفته است.

سعید سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت.

من ادامه دادم: ما فکر می‌کنیم، باید احترام پدر و مادر را تا زنده هستند، بگیریم و سعی می‌کنیم، آنها از ما راضی باشند، اما نمی‌دانیم وقتی دستشان از دنیا کوتاه می‌شود، چقدر به کمک ما نیاز دارند، منتظر ما هستند تا به آنها سر بزنیم، به سر قبرشان برویم و برایشان کار خیری بکنیم.

وقتی ما این کارها را انجام می‌دهیم، خیلی خوشحال می‌شوند و برایمان دعا می‌کنند، خدا هم به خاطر خوشحالی آنها خیر و برکت به زندگی ما عطا می‌کند.

اما اگر آنها را فراموش کنیم و دیگر بر سر قبرشان نرویم و به یادشان نباشیم، آنها غمناک شده، از ما ناراضی می‌شوند و در واقع ما عاق پدر و مادر می‌شویم، آن وقت است که برکت از زندگی ما می‌رود و مشکلات یکی پس از دیگری به سراغمان می‌آیند.

امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: «اگر فرزندی بعد از مرگ پدر و مادر خود به یاد آنها نباشد و برای آنها دعا نکند، در واقع عاق پدر و مادر شده است».^{۲۸}

سعید دیگر به راز گمشده مشکلات خود پی برد و اشک در چشمانش حلقه زد.

بعد از ساعتی هر دو با هم، کنار قبر پدر او رفتیم.

او همان جا به نیت پدرش، پول زیادی برای کار خیری در نظر گرفت و با خود عهد کرد هر هفته بر سر قبر پدر بیاید.

یک ماه گذشت و سعید مهمان خانه من بود، اما این بار برای تشکر آمده بود، زیرا همه مشکلاتش حل شده بود.

به قول خودش، دست به هر چه می‌زد، طلا می‌شد، زیرا پدر از او راضی

شده بود.

اگر پدر و مادر شما از دنیا رفته‌اند، سعی کنید به یاد آنها باشید و برایشان کارهای خیر انجام دهید تا همواره دعایشان همراه زندگیتان باشد. در این صورت است که سعادت و خوشبختی را تجربه خواهید کرد.

جالب است، بدانید که نیکی به پدر و مادر بعد از مرگ آنها از فضیلت و ارزش بیشتری نزد خداوند برخوردار است، زیرا بعد از مرگ، به نیکی کردن ما احتیاج بیشتری دارند.

دست آنها از این دنیا کوتاه است و وقتی ما به یادشان، کار خیری انجام می‌دهیم، خیلی خوشحال می‌شوند.^{۲۹}

آیا خیر زیاد را می‌خواهی؟

در مورد زیارت کربلای امام حسین علیه السلام سخن بسیار گفته شده است و همواره امامان معصوم علیهم السلام ما را تشویق و ترغیب به زیارت آن حضرت نموده‌اند.

از سخن امام صادق علیه السلام چنین استفاده می‌شود که هر کس به کربلا برود خداوند «خیر زیاد» به او عنایت می‌نماید.^{۳۰}

آری، وقتی پا به صحرای کربلا می‌گذاری سراسر عشق و شعور می‌شوی، زیرا آن جا سرزمینی است که تمامی زیبایی‌ها در مقابل تمامی زشتی‌ها ایستادگی و جان‌فشانی نمود.

کربلا، درس آزادگی و دلدادگی را به همه تاریخ یاد می‌دهد و تو، چون کربلایی می‌شوی، این همه پیام‌های پر معنی را با وجودت درک می‌کنی و تحوّل بزرگ در تو ایجاد می‌شود و به «خیر زیاد» می‌رسی!

دوستان من!

به نظر شما اگر توفیق یارمان نبود و نتوانستیم به کربلا برویم، چگونه

می‌توانیم به «خیر زیاد» برسیم؟

شاید بعضی‌ها بتوانند هر سال به کربلا بروند و سالی یک بار به «خیر زیاد» برسند، اما سخنم این است، آیا می‌توانید مرا کمک کنید تا من هر روز به «خیر زیاد» برسم؟ شما چه پیشنهادی دارید؟ آیا موافقید، پاسخ خود را از امام صادق علیه السلام بشنویم؟

آن حضرت فرموده‌اند: «چرا شما برای پدر و مادر خود کار خیر انجام نمی‌دهید؟ چرا به نیت آنها، نماز، روزه و حج انجام نمی‌دهید؟ چرا به جای آنها به فقرا کمک نمی‌کنید؟ آگاه باشید! هرگاه برای پدر و مادر خود کار خیری انجام دهید، خداوند، هم به پدر و مادر شما و هم به خود شما پاداش می‌دهد و هم چنین خداوند "خیر زیاد" به شما عنایت می‌کند».^{۳۱}

دوست من! پدر و مادرت، چه زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند، برایشان نماز بخوان و روزه بگیر و منتظر باش تا خدا نیز به تو «خیر زیاد» کرم کند. البته تو می‌دانی، اگر پدر و مادر زنده باشند، نمی‌توان برایشان نماز و روزه واجب بجا آورد، بلکه باید به نیت آنها نماز مستحبی خواند و روزه مستحبی گرفت، اما اگر پدر و مادرت از دنیا رفته‌اند، می‌توانی به نیت آنها نماز بخوانی و روزه هم بگیری.

عزیزم! وقتی به مکه می‌روی، حتماً سعی کن به نیت آنها زیارت کنی، نماز بخوانی و طواف خانه خدا بجا آوری.

اگر به مکان زیارتی رفتی به جای آنها زیارت کن و به یاد آنها باش. حالا دیگر می‌دانی که هر لحظه می‌توانی «خیر زیاد» را به سوی خود جذب کنی!

آری، برای جذب «خیر زیاد» دو راه داری:

الف. به سفر کربلا بروی و ضریح شش گوشه امام حسین علیه السلام را زیارت کنی.

ب. همین الان وضو بگیری و به نیت پدر و مادرت دو رکعت نماز بخوانی، یا دست در جیب مبارک خود کنی و به نیت آنها صدقه‌ای کنارگذاری!

البته می‌دانی، من نمی‌خواهم زیارت امام حسین علیه السلام را کم‌رنگ نشان دهم. همه هستی من فدای ذره ذره خاک کربلا. اما در این جا می‌خواهم، احترام به پدر و مادر را از زاویه جدیدی برای تو مطرح کنم.

شاید یادت نباشد، اما همین مادرت بود که تو را در بغل می‌گرفت و ماه محرم به حسینه می‌برد و برای امام حسین علیه السلام گریه می‌کرد و تو را شیر می‌داد.

این عشق به امام حسین علیه السلام با شیر مادر در وجود تو عجین شده است. تو نباید این مادر را فراموش کنی! مبادا کربلا بروی و مادر مهربانت را از یاد ببری.

عبادتی بزرگ را کشف کرده‌ام

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که هدف خداوند از خلقت انسان چه بوده است؟ اگر به قرآن مراجعه کنیم، متوجه می‌شویم که خداوند ما را برای عبادت و بندگی خویش خلق نموده است.^{۳۲}

البته این عبادت و بندگی برای خداوند هیچ نفعی ندارد بلکه در سایه آن روح ما رشد کرده، آمادگی پیدا می‌کند تا به مقام‌های بسیار والایی برسد. آری، هر چقدر ما بتوانیم بیشتر به عبادت پردازیم به خدا نزدیک‌تر شده، می‌توانیم به سوی سعادت ابدی خود پیش برویم.

در صورتی که در زندگی بشر نیایش و عبادت وجود نداشته باشد، روح انسان لطافت خود را از دست می‌دهد و قلب انسان در غوغای زندگی روزمره به تاریکی و سیاهی می‌گراید.

و به راستی که با همین عبادت کردن خداوند است که قلب انسان صفا پیدا می‌کند و این را به یقین بدانیم که جز در سایه عبادت و نیایش با خداوند سبحان، روح و روان انسان به آرامش نمی‌رسد.

خواننده محترم! از شما سؤال می‌کنم: وقتی کلمه «عبادت» را می‌شنوی یا

می خوانی، چه چیزی به ذهن تو خطور می کند؟

فکر می کنم، جواب شما این خواهد بود: نماز، روزه، حج و ...

اما می خواهم امروز و در این جا شما را با عبادت دیگری آشنا کنم که شاید کمتر به آن توجه کرده باشید.

اگر شما در کنار پدر و مادر خود زندگی می کنید به من قول بدهید که به این دستور عمل کنید!

کتاب را زمین بگذار و کنار پدر و مادر خود برو و به پیشانی آنها بوسه بزن! باور کن که تو عبادتی بس بزرگ انجام داده ای، زیرا مولای ما حضرت علی علیه السلام فرمودند: «بوسه بر صورت پدر و مادر عبادت است».^{۳۳}

آری، بوسیدن پدر و مادر در دین ما به عنوان عبادت معرفی شده است! از آن زمان که ما عبادت را در نماز و روزه خلاصه کردیم به این جا رسیدیم که پدران و مادران ما در عطش مهربانی ما سوختند! خوب من!

تو برای چه، روزی پنج بار نماز می خوانی؟ مگر نمی خواهی به دستور دین اسلام عمل کنی.

خوب، همان اسلامی که نماز را به عنوان عبادت برای تو معرفی کرده، بوسیدن پدر و مادر را هم به عنوان عبادت معرفی کرده است.

من چگونه فریاد بزخم که مردم صدایم را بشنوند؟

چرا ما مسلمانان فقط به بعضی از دستورات اسلام عمل می کنیم؟

آیا دیگران این طور خواسته اند که ما فقط عبادت را نماز، روزه و حج بدانیم؟ بارها شده، وقتی سخن حضرت علی علیه السلام را برای شیعیان آن حضرت نقل کرده ام، بسیار تعجب کرده و افسوس خورده اند که چرا تا زمانی که پدر و مادر

آنها زنده بود، یک نفر پیدا نشد، این سخن مولای مهربان را برایشان بگویند. عزیز دل! اگر پدر و مادرت زنده هستند، تا می‌توانی صورتشان را ببوس. خودت را عادت بده، همان طور که روزی پنج بار نماز می‌خوانی، روزی پنج بار هم صورت آنها را ببوسی!

آن وقت ببین، چقدر به خدا نزدیک می‌شوی! چقدر معنویت و عرفان در تو رشد می‌کند!

چرا باید پدران و مادران در جامعه ما مسلمانان این طور در آسایشگاه‌ها دِق کنند و بمیرند و فرزندان آنها- به خیال خودشان- برای رسیدن به خدا، هزاران کیلومتر سفر کنند تا یک عمره بجا آورند و عبادتی کرده باشند!

سفر عمره خیلی خوب است و هیچ کس در مستحب بودن این سفر و تحوّل‌ی که می‌تواند در انسان ایجاد کند شک ندارد، اما منظور من این است، فقط هنگامی دین اسلام می‌تواند، باعث سعادت ما شود که به همه برنامه‌های آن عمل کنیم.

هرگز یادم نمی‌رود، در مکه که بودم، یکی از برادران به من گفت: به آرزوی خود رسیدم و چهارده سفر به مکه آمدم.

به او گفتم: بگو بدانم، چند بار روی پدر خود را بوسیده‌ای؟

در جواب گفت: تا به حال چنین کاری را انجام نداده‌ام.

بیایید با هم تصمیم بگیریم که این عبادت را در جامعه خود زنده کنیم؛

بیایید فهم خود را از دین اسلام تغییر دهیم.

اگر از من دلگیر نشوی، این چنین بگویم، بیایید دوباره مسلمان شویم.

به امید آن روزی که همه فرزندان، اول صبح، صورت پدر و مادر خود را

ببوسند و این گونه به خدا نزدیک شوند.

آن وقت خداوند چقدر رحمت و برکت خویش را بر ما نازل خواهد نمود. آن وقت چقدر عشق، صفا و صمیمیت در خانواده‌های ما به چشم خواهد خورد. آن وقت همه دنیا حسرت عشقی را خواهند خورد که در میان ما وجود دارد. من و تو باید با کمک هم آن فردای زیبا را بسازیم.

از همین الآن شروع کنیم. من قلم را کنار می‌گذارم و نزد پدر و مادرم می‌روم تا صورت آنها را ببوسم، تو هم کتاب را کنار بگذار و نزد پدر و مادرت برو و روی آنها را ببوس.

اگر دیدی که خجالت می‌کشی، اشکال ندارد، من هم دفعه اول خجالت کشیدم، اما راه حلی برای تو دارم.

برگرد و این کتاب را در دست بگیر و این حدیث حضرت علی علیه السلام را برای پدر و مادرت بخوان: «بوسیدن صورت پدر و مادر عبادت است». آنگاه بگو، می‌خواهم به این فرمایش مولایم عمل کنم.

باور کن، در این لحظه که صورت پدر و مادرت را می‌بوسی، قلب مولای خود را شاد می‌کنی. مولای تو از این کار تو خیلی خوشحال می‌شود.

بیا و با یک بوسه، غبار مظلومیت از چهره سخن مولای خود بردار!

چرا بوی خوش بهشت را احساس نمی‌کنند؟

این جا صحرای قیامت است و همه برای حسابرسی آماده شده‌اند.

ناگهان بوی خوشی به مشام همه می‌رسد.

همه از هم می‌پرسند، این بوی خوش از کجا است که ما را چنین مدهوش

خود کرده است؟!!

من در این میان از فرشتگان می‌پرسم که این بوی خوش از کجا است؟

و جواب می‌شنوم: «خداوند بهشت را برای بندگان خوب خود آماده کرده

است. امروز به دستور خداوند پرده از جلو بهشت برداشته شد و برای همین

بوی خوش آن تمام صحرای قیامت را فراگرفت».

همه انسان‌ها از خوب و بد بوی بهشت را احساس می‌کنند مگر یک گروه

که هرگز بوی بهشت را احساس نخواهند کرد.

آیا شما می‌دانید، آن گروه چه کسانی هستند؟

آنها کسانی هستند که با پدر و مادر خویش بدرفتاری کرده‌اند!

آنها که عاق پدر و مادر شده‌اند!^{۳۴}

حتماً شما می‌دانید، کسی که پدر و مادرش از او ناراضی باشند به اصطلاح

می‌گویند، عاقّ پدر و مادر شده است.

ما باید حواسمان خیلی جمع باشد، مبادا عاقّ پدر و مادر شویم.

زیرا عاقّ پدر و مادر شدن، گناهی است که هر کس به آن مبتلا شود در همین دنیا سزای آن را می‌بیند، برکت از زندگی او می‌رود، عمرش کوتاه می‌شود و خیر از زندگی خود نمی‌بیند.^{۳۵}

کسی که عاقّ پدر و مادر شود، روی عزّت و سربلندی را نمی‌بیند و خود را باید برای ذلّت و خواری آماده کند.^{۳۶}

آیا می‌دانی، خدا در روز قیامت به کسی که عاقّ پدر و مادر باشد، اصلاً نظر مهربانی نمی‌کند؟^{۳۷}

من و تو باید در مقابل پدر و مادر خیلی با دقّت عمل کنیم، مبادا آنها را ناراحت کنیم، زیرا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس پدر و مادر خویش را ناراحت نماید، عاقّ آنها شده است».^{۳۸}

برای همین هرگاه شیطان تو را فریب داد و حرفی زد یا کاری کردی که پدر و مادر از تو ناراحت شدند، سریع نزد آنها برگرد و عذرخواهی کن و تا خاطرت جمع نشده است که آنها از صمیم قلب و با تمام وجود تو را بخشیده‌اند، از آنها جدا نشو.

مبادا به پدر و مادرت، نگاه تندی کنی که این خودش یک نوع عاقّ شدن است!^{۳۹}

به هر حال اگر راز و رمز سعادت و خوشبختی را می‌خواهی در یک کلام خلاصه می‌شود و آن نیکی و احترام به پدر و مادر است.

من نمی‌گویم که پدر و مادران همه بی‌عیب و نقص هستند؛

من نمی‌گویم که به خاطر خوبی پدر و مادر به آنها نیکی کن،

نه! سخن من این است که پدر و مادر خود را به خاطر دستور خدا احترام کن، همین پدر و مادری که الان داری را می‌گوییم با همهٔ عیب‌ها و نقص‌ها! این که پدر و مادر تو بی عیب و نقص باشند و تو احترام آنها را بگیری، هنر نیست.

خدای متعال از این خوشحال می‌شود که تو احترام پدر و مادر خود را می‌گیری اگر چه آنها بعضی مواقع خطا کار باشند. من نمی‌گوییم که اشتباه پدر و مادرت را قبول کن، نه، تو صاحب فکر و اندیشه هستی، اما به آن معنی نیست که به آنها بی‌احترامی کنی و دیگر به آنها نیکی نکنی!

ای جوان عزیز! احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها مسلمان نباشند! احترام پدر و مادرت را بگیر، اگر چه آنها خداپرست هم نباشند! این دستور اسلام است.

اگر پدر و مادر به تو گفتند، دست از خدا و دین بردار و به سوی گناه و معصیت برو، نباید گوش به حرف آنها بدهی، اما باز هم باید احترام آنها را بگیری!

احترام به پدر و مادر شرایط ندارد، اگر خواهان سعادت هستی باید احترام آنها را بگیری و در حق آنها نیکی کنی.

شخصی خدمت امام رضا علیه السلام آمد و عرضه داشت: «پدر و مادر من کافرند، وظیفهٔ من نسبت به آنها چیست؟».

امام رضا علیه السلام فرمودند: با آنها مدارا کن، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «خداوند دین اسلام را دین مهربانی قرار داده است». ^{۴۰}

جانم به فدای شما، ای امام رضا! که دستور دادی تا شیعهٔ تو با پدر و مادر

کافر خود با مهربانی رفتار کند، اما ای کاش می‌بودی و می‌دیددی که جوانان امروز، به خاطر اندک اختلاف سلیقه، چگونه با پدران و مادران خویش رفتار می‌کنند!

وای بر کسانی که چون مقداری مسلمانیشان گل کرد و اهل نماز و طاعت شدند، دیگر پدر و مادر خود را نامسلمان می‌خوانند!

یادم نمی‌رود، روزی که پدر یکی از جوانان همشهریم به خانه من آمد، او در حالی که اشک می‌ریخت، با من درد دل می‌کرد و می‌گفت: پسرم تازگی اهل عرفان شده و به خدا رسیده است و شب‌ها تا صبح نماز می‌خواند، اما به من می‌گوید: تو کافر هستی! آخر چرا؟ به خاطر این که گاهی در بعضی مسائل با او اختلاف نظر دارم. یک نفر نیست به او بگویند، تو مسلمانی را از پدرت یاد گرفتی، او نماز را به تو یاد داد، او تو را به مسجد برد.

به هر حال با خود عهد ببند که از این به بعد احترام پدر و مادرت را بگیری و در حق آنها نیکی کنی.

خیلی دوست دارم، با تمام وجودت، به این سخن امام باقر علیه السلام گوش بدهی. آن حضرت فرمود: «خداوند نیکی به پدر و مادر را بر همه واجب کرده است، خواه آنها انسان‌های نیکوکاری باشند، خواه انسان‌های گنهکار».^{۴۱} آری، این قانون خداوند است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید چون پدر و مادرم آدم‌های بدی بودند، چون اهل گناه و معصیت بودند، با آنها بدرفتاری کردم! ما باید در هر شرایطی به پدر و مادر خود نیکی کنیم، زیرا این دستور خداوند است.

دوست من! اگر خدای ناکرده، دل پدر و مادرت را شکسته‌ای، همین الان کتاب را زمین بگذار و به نزد آنها برو و رویشان را ببوس و عذرخواهی کن و با

عمل خویش ثابت کن که از گفته یا کرده خود پشیمان هستی و هر طور می‌توانی، دل آنها را به دست بیاور تا خدا را خشنود کنی.

مگر نمی‌دانی که اگر می‌خواهی خدا را خوشحال کنی باید پدر و مادر را خشنود سازی؟!

تا زمانی که پدر و مادر از تو ناراضی هستند، خدا هم از تو ناراضی است، پس تلاش کن به قلب مهربان آنها راهی پیدا کنی تا راهی به سوی خدا پیدا کنی.

به خدا قسم، اگر از این راهی که به تو گفتم بروی، می‌بینی که خیلی زود می‌توان به خدا رسید.

شاید کسی پیدا شود که عاق پدر و مادر بوده ولی الان دیگر پدر یا مادرش از دنیا رفته‌اند، او دیگر نمی‌تواند با پدر و مادر سخن بگوید و احترام آنها را بگیرد در این صورت او باید چه کند؟

خوشبختانه در سخن امام صادق علیه السلام راه حلی برای این مورد پیدا کرده‌ام. امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر کسی در زمانی که پدر و مادرش زنده بوده‌اند، عاق آنها شده است، می‌تواند برای آنها روزه بگیرد و نماز بخواند و به نیت آنها کار خیر انجام دهد و در صورتی که به این کار ادامه دهد، پدر و مادرش راضی شده، او نیز از عاق بودن نجات پیدا می‌کند».^{۴۲}

در این جا چند نکته را که در سخنان اهل بیت علیهم السلام به آنها اشاره شده است برای شما ذکر می‌کنم:

هیچ گاه به آنها خیره خیره نگاه نکن، مگر اینکه این نگاه از روی عشق و صمیمیت باشد. صدایت را از صدای آنها بالاتر نبر.

سعی کن، هیچ گاه پدرت را با نام کوچکش صدا نزنی. هیچ گاه جلوتر از

پدرت راه نرو. اگر وارد مجلسی شدی تا پدر ننشسته است تو زودتر ننشینی. هنگامی که در حضور آنها هستی با خضوع و خشوع کامل باش. اگر به چیزی نیاز داشتند، اجازه نده که از تو خواهش کنند، تو زودتر از آن که آنها بگویند، برایشان تهیّه کن.

در مقابل رفتارشان به خصوص وقتی که به سنّ پیری رسیدند صبر داشته باش و بدان که از این راه می‌توانی رضایت خداوند را برای خود خریداری کنی.^{۴۳}

امیدوارم این کتاب توانسته باشد، عشق و علاقهٔ تو را به پدر و مادرت زیادتر کرده باشد و با خواندن آن مانند من باور کرده باشی که پدر و مادر بهشت گمشدهٔ ما هستند و قبل از این که آنها را از دست بدهیم قدرشان را بدانیم. آری، اگر پدر و مادر از میان ما بروند، هیچ چیز در دنیا نمی‌تواند، جای خالی آنها را برای ما پر کند.

پس بیا احترامشان را بیشتر بگیریم و همواره در راه خشنودی آنها گام برداریم و بدانیم که از قلب پدر و مادر تا خدا راهی نیست.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره

سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

همراه نویسنده

پی نوشتها

۱. قال الصادق عليه السلام: «برّ الوالدين من حسن معرفة العبد بالله، إذ لآعبادة أسرع بلوغاً بصاحبها إلى رضى الله من حرمة الوالدين المسلمين لوجه الله تعالى؛ لأنّ حقّ الوالدين مشتقّ من حقّ الله تعالى إذا كانا على منهاج الدين والسنة...»: التفسير الصافي ج ۴ ص ۱۴۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۷، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۸.
رسول الله ﷺ: «... يا معشر المسلمين، اتقوا الله وصلوا أرحامكم فإنّه ليس من ثواب أسرع من صلة الرحم وعقوق الوالدين، فإنّ ریح الجنة يوجد من مسيرة ألف عام، والله لا يجدها قاطع رحم ولا شيخ زان»: مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۵، ج ۸ ص ۱۴۹، المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۸، كنز العمال ج ۱۶ ص ۹۶، الكامل لابن عدي ج ۱۳۸۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۱۸ ص ۸۱.
۲. رسول الله ﷺ: «رضى الربّ في رضى الوالدين، وسخطه في سخط الوالدين»: تفسير القرطبي ج ۵ ص ۱۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۷۵.
۳. الإمام الكاظم عليه السلام: «قال رسول الله ﷺ: كن باراً واقصر على الجنة، وإن كنت عاقاً فاقصر على النار»: الكافي ج ۲ ص ۳۴۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۱ ص ۴۴۳.
وقال العلامة المجلسي في شرح الحديث: فاقصر على الجنة: أي اكتف بها، وفيه تعظيم أجر البرّ، حتّى أنّه يوجب دخول الجنة، ويفهم منه أنّه يكفر كثيراً من السيئات، ويرجّح عليها في ميزان الحساب: بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۰.
۴. لإمام الصادق عليه السلام: «إنّ رسول الله حضر شاباً عند وفاته فقال له: قل: لا إله إلاّ الله، قال: فاعتقل لسانه مراراً، فقال لامرأة عند رأسه: هل لهذا أمّ؟ قالت: نعم، أنا أمّه، قال أفساخطة أنت عليه؟ قالت: نعم، ما كلمته منذ ستّ حجج، قال لها: أرضي عنه، قالت: رضي الله عنه يرضاك يا رسول الله. فقال له رسول الله: قل لا إله إلاّ الله قال: فقالها...»: الأمالي للمفيد ج ۲۸۷، الأمالي للطوسي ص ۶۵، مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۵، ج ۷۸ ص ۲۳۲، ج ۹۲ ص ۳۴۲.
۵. عن همام بن مثنى، عن حُجر - يعني المَدْرِيّ - قال: «قدمت مكةَ وبها أبو الذرّ جندب بن جنادة، وقدم في ذلك العام عمر بن الخطّاب حاجّاً معه طائفة من المهاجرين والأنصار فيهم عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه، فبينما أنا في المسجد الحرام مع

- أبي الذر جالس، إذ مر بنا عليٌّ عليه السلام، ووقف يصلي بإزائنا، فرماه أبو الذر ببصره، فقلت: رحمك الله يا أبا ذر، إنك لتنظر إلى عليٍّ فما تطلع عنه؟ قال: إني أفعل ذلك، فقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: النظر إلى عليٍّ بن أبي طالب عبادة، والنظر إلى الوالدين برأفة ورحمة عبادة، والنظر في الصحيفة - يعني صحيفة القرآن - عبادة، والنظر إلى الكعبة عبادة: «الأمالي للطوسي ص ٤٥٥، كنز الفوائد ص ٢١٥، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١١٢، ج ٣٨ ص ١٩٦.
٦. الإمام الصادق عليه السلام: «ثلاث دعوات لا يحجب عن الله تعالى: دعاء الوالد لولده إذا برّه، ودعوته عليه إذا عَفَّه، ودعاء المظلوم على ظالمه، ودعاؤه لمن انتصر له منه، ورجل مؤمن دعا لأخيه له مؤمن واساه فينا، ودعاؤه عليه إذا لم يواسه مع القدرة عليه واضطرار أخيه إليه»: «الأمالي للطوسي ص ٢٨٠، عدّة الداعي ص ١٢١، المصباح للكفعمي ص ٧٦٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٢ و٣٩٦، ج ٧٢ ص ٣١٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٣١٠، ميزان الحكمة ج ٢ ص ٨٨٣.
٧. تاريخ مدينة دمشق ج ٣٣ ص ٥١، أسد الغابة ج ٣ ص ٢٥٦، تهذيب الكمال ج ١٦ ص ١٢١، سير أعلام النبلاء ج ١ ص ٤٦١، الإصابة ج ٤ ص ١٩٨، تقريب التهذيب ج ١ ص ٥٣٣.
٨. عن ابن مسعود قال: «سألت رسول الله ﷺ: أيّ الأعمال أحبّ إلى الله عزّ وجلّ؟ قال: الصلاة لوقتها، قلت: ثمّ أيّ شيء؟ قال: برّ الوالدين، قلت: ثمّ أيّ شيء؟ قال: الجهاد في سبيل الله عزّ وجلّ». صحيح مسلم ج ١ ص ٩٣، سنن النسائي ج ١ ص ٢٩٣، صحيح ابن حبان ج ٤ ص ٣٣٨، المعجم الكبير ج ١٠ ص ١٩، تاريخ بغداد ج ٣ ص ٤٢٣، المجموع للنووي ج ٤ ص ٣، سبل السلام ج ١ ص ١١٦، الخصال ص ١٦٣، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٠.
٩. الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله ﷺ: من أدرك شهر رمضان فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن أدرك والديه فلم يُغفر له فأبعده الله، ومن ذُكرت عنده فلم يصل عليٍّ فلم يُغفر له فأبعده الله»: «ثواب الأعمال ص ٦٥، فضائل الأشهر الثلاثة ص ٥٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٤، ج ٨٦ ص ٢٦١.
- عن رسول الله ﷺ: «ومن أدرك أبويه أو أحدهما فلم يبرهما فمات فدخل الجنة فأبعده الله...»: مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٣٩، كنز العمال ج ١٦ ص ٤٢، الدر المنثور ج ١ ص ١٨٥، مسند أبي يعلى ج ١٠ ص ٣٢٨.
١٠. رسول الله ﷺ: «أبشر يا عليّ، فإنّ منزلك في الجنة مواجّه منزلي، وأنت معي في الرفيق الأعلى في أعلى عليين...»: الخصال ص ٥٧٧، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٤٤١.
١١. الإمام الباقر عليه السلام: «أربع من كنّ فيه من المؤمنين أسكنه الله في أعلى عليين في غرف فوق غرف، في محلّ الشرف كلّ الشرف: من أوى البيتيم ونظر له فكان له أباً، ومن رحم الضعيف وأعانه وكفاه، ومن أنفق على والديه ورفق بهما وبرهما ولم يحزنهما، ومن لم يخرق بمملوكه وأعانه على ما يكلفه، ولم يستسعه فيما لم يطق»: «الأمالي للمفيد ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٣٨٠، ج ٧١ ص ٧٢ و١٤٠.
١٢. الإمام الصادق عليه السلام: «إنّ رسول الله لقيه أعرابي فقال له: يا رسول الله إني خرجت أريد الحجّ ففانني، وأنا رجل معيل، فمرني أن

قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»، ولو أنهم عمدوا إلى بقرة أجزأتهم، ولكن شددوا فشدد الله عليهم، «قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ» يعني لا صغيرة ولا كبيرة، «عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ»، ولو أنهم عمدوا إلى بقرة أجزأتهم، ولكن شددوا فشدد الله عليهم، «قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوثُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ»، ولو أنهم عمدوا إلى بقرة لأجزأتهم، ولكن شددوا فشدد الله عليهم... فطلبوها فوجدوها عند فتى من بني إسرائيل، فقال: لا أبيعها إلا بملئ مسكها ذهباً، فجاؤوا إلى موسى ﷺ فقالوا له ذلك، فقال: اشتروها، فاشتروها وجاؤوا بها، فأمر بذبحها، ثم أمر أن يضربوا الميت بذنبا، فلما فعلوا ذلك حبي المقتول، وقال: يا رسول الله! إن ابن عمي قتلني، دون من يدعي عليه قتلي، فقال لرسول الله موسى ﷺ بعض أصحابه: إن هذه البقرة لها نبا، فقال وما هو؟ قال إن فتى من بني إسرائيل كان باراً بأبيه، وأنه اشترى تبعاً فجاء إلى أبيه، فرأى أن الأقاليد تحت رأسه، ففكره أن يوقفه، فترك ذلك البيع، فاستيقظ أبوه فأخبره، فقال أحسنت، خذ هذه البقرة فهي لك عوضاً لما فاتك، قال: فقال رسول الله موسى ﷺ: انظروا إلى البر ما بلغ بأهله: «الأمالي للطوسي ج ٣٠٠، تفسير العياشي ج ١٠ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٦٣، ج ٧١ ص ٦٨.

١٩. الإمام الصادق ﷺ: «البرّ وصدقة السرّ ينفيان الفقر، ويزيدان في العمر، ويدفعان عن سبعين ميتة سوء». وسائل الشيعة ج ٩ ص ٣٩٨، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨١، ج ٩٣ ص ١٣١.

٢٠. الإمام الصادق ﷺ: «وإن أحببت أن يزيد الله في عمرك فسّر أبو بك، قال: وسمعت به يقول: إن البرّ يزيد في الرزق...» كتاب الزهد ج ٣٤، وسائل الشيعة ج ١٨ ص ٣٧٢، ج ١٣ ص ١١٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٨١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٨ ص ٣٤٤.

عن حنان بن سدير، قال: «كنّا عند أبي عبد الله ﷺ وفينا ميسر، فذكروا صلة القرابة، فقال أبو عبد الله ﷺ: يا ميسر قد حضر أجلك غير مرّة ولا مرّتين، كلّ ذلك يؤخّر الله أجلك، لصلتك قرابتك، وإن كنت تريد أن يزداد في عمرك فبرّ شيخيك، يعني أوبه:» الدعوات ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٤.

٢١. رسول الله ﷺ: «رأيت بالنام رجلاً من أمّتي قد أتاه ملك الموت لقبض روحه، فجاءه برّه بوالديه فممنعه منه:» الأمالي للصدوق ص ٣٠١، مستدرک الوسائل ج ٤٨٥٧، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٠.

٢٢. الإمام الصادق ﷺ: «من أحبّ أن يخفف الله عزّ وجلّ عنه سكرات الموت، فليكن لقرابته وصولاً، وبوالديه باراً، فإذا كان كذلك، هوّن الله عليه سكرات الموت، ولم يصبه في حياته فقر أبداً:» الأمالي للصدوق ص ٤٧٣، روضه الواعظين ص ٣٦٧، الأمالي للطوسي ص ٤٣٢، مشكاة الأنوار ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨١.

٢٣. أمير المؤمنين ﷺ: «لو يعلم المصلّي ما يغشاه من جلال الله، ما سرّه أن يرفع رأسه من سجوده:» الخصال ص ٦٣٢، مستدرک الوسائل ج ٣ ص ٨٩، بحار الأنوار ج ١٠ ص ١١١.

٢٤. أمير المؤمنين عليه السلام: «الصلاة عمود الدين، وهي أول ما ينظر الله فيه من عمل ابن آدم، فإن صحت نظر في باقي عمله، وإن لم تصح لم ينظر في عمل». دعائم الإسلام ج ١٣٣١، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٢٢٧، وسائل الشيعة ج ٤ ص ٣٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٤ ص ٦.

٢٥. الإمام الصادق عليه السلام: «من نظر إلى أبيه نظر مآقت وهما ظالمان له، لم يقبل الله له صلاة». الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦١.

٢٦. عن زكريا بن إبراهيم، قال: «كنت نصرانياً فأسلمت وحججت، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فقلت: إني كنت على النصرانية وإني أسلمت، فقال: وأي شيء رأيت في الإسلام؟ قلت: قول الله عز وجل: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلْكَتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا نُورًا نُورًا أَتَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ»، فقال: لقد هدك الله ثم قال: اللهم اهده - ثلاثاً - سل عما شئت يا بني، فقلت: إن أبي وأمي على النصرانية وأهل بيتي، وأمي مكفوفة البصر، فأكون معهم وأكل في آئيتهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا، ولا يمسونه، فقال: لا بأس، فانظر أمك فبرها، فإذا ماتت فلا نكلها إلى غيرك، كن أنت الذي تقوم بشأنها، ولا تخبرن أحداً أنك أتيتني حتى تأتيني بمنى إن شاء الله. قال: فأنته بمنى والناس حوله كأنه معلم صبيان، هذا يسأله وهذا يسأله، فلما قدمت الكوفة أظففت لأمي وكنت أظففها وأظففها وأخدمها، فقالت لي: يا بني ما كنت تصنع بي هذا وأنت على ديني، فما الذي أرى منك منذ هاجرت فدخلت في الحنيفية؟ فقلت: رجل من ولد نبيتنا أمرني بهذا، فقالت: هذا الرجل هو نبي؟ فقلت: لا، ولكنه ابن نبي، فقالت: يا بني، هذا نبي إن هذه وصايا الأنبياء، فقلت: يا أمه! إنه ليس يكون بعد نبيتنا نبي، ولكنه ابنه، فقالت: يا بني، دينك خير دين، اعرضه علي، فعرضته عليها، فدخلت في الإسلام، وعلمتها، فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة، ثم عرض لها عارض في الليل، فقالت: يا بني، أعد علي ما علمتني! فأعدته عليها، فأقرت به وماتت. فلما أصبحت كان المسلمون الذين غسلوها، وكنت أنا الذي صليت عليها، ونزلت في قبرها». الكافي ج ٢ ص ١٦٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٣.

٢٧. الإمام السجاد عليه السلام: «جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: يا رسول الله، ما من عمل قبيح إلا قد عملته، فهل لي من توبة؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: فهل من والديك أحد حي؟ قال: نعم، قال: فإذهب فبره، قال: فلما ولي قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو كانت أمه». كتاب الزهد ص ٣٥، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٧٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٢.

٢٨. الإمام الباقر عليه السلام: «إن العبد ليكون باراً بوالديه في حياتهما، ثم يموتان فلا يقضي عنهما دينهما ولا يستغفر لهما، فيكتبه الله عز وجل عاقاً، وإنه ليكون عاقاً لهما في حياتهما غير باراً بهما، فإذا ماتا قضى دينهما واستغفر لهما، فيكتبه الله عز وجل باراً». الكافي ج ٢ ص ١٦٣، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠٦، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٩.

٢٩. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «سيد الأبرار يوم القيامة رجل برّ والديه بعد موتهما». مستدرک الوسائل ج ١٣ ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٦.

٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: «من لم يزر قبر الحسين فقد حرم خيراً كثيراً». كامل الزيارات ص ٢٨٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٤٣١.

بحار الأنوار ج ٩٨ ص ٤٨.

٣١. الإمام الصادق عليه السلام: «ما يمنع الرجل منكم أن يبزر والديه حنين أو ميتين؛ يصلي عنهما، ويتصدق عنهما، ويحج عنهما، ويصوم عنهما، فيكون الذي صنع لهما وله مثل ذلك، فيزيده الله عز وجل بيرة وصلاته خيراً كثيراً»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، مشكاة الأنوار ص ٢٦٨، وسائل الشيعة ج ٢ ص ٤٤٤.

٣٢. الذاريات ايه ٥٦: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»، وإمام صادق نيز در ذيل اين آيه فرمودند: «خلقهم ليأمرهم بالعبادة»: علل الشرائع ج ١ ص ١٣.

٣٣. أمير المؤمنين عليه السلام: «قبلة الولد رحمة، وقبلة المرأة شهوة، وقبلة الوالدين عبادة، وقبلة الرجل أخاه دين»: مكارم الأخلاق ص ٢٢٠، بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٩٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٤١٦.

٣٤. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا كان يوم القيامة، كُشف غطاء من أغطية الجنة، فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمئة عام، إلا صنفاً واحداً، قلت: من هم؟ قال: العاقق لوالديه»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٨، مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٠.

الإمام الباقر عليه السلام: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله في كلام له: إياكم وعقوق الوالدين، فإن ربح الجنة توجد من مسيرة ألف عام، ولا يجدها عاقق ولا قاطع رحم، ولا شيخ زان ولا جار إزاره خيلاء، إنما الكبرياء لله رب العالمين»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، معاني الأخبار ص ٣٣٠، مكارم الأخلاق ص ١٠٩.

٣٥. رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر إلى الآخرة: عقوق الوالدين، والبيغي على الناس، وكفر الإحسان»: الأمالي للمفيد ص ٢٣٧، الأمالي للطوسي ص ١٤، بحار الأنوار ج ٧٠ ص ٣٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٥٣٦.

٣٦. الإمام الهادي عليه السلام: «العقوق يعقب القلة ويؤدي إلى الذلة»: مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٤.

٣٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: «أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاقق، ومثان، ومكذب بالقدر، ومدمن خمر»: الخصال ص ٢٠٣، عيون الحكم والمواعظ ص ٧٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٤، المعجم الكبير ج ٨ ص ٢٤١، الجامع الصغير ج ١ ص ١٤٣.

٣٨. أمير المؤمنين عليه السلام: «من أحزن والديه فقد عقهما»: الخصال ص ٦٢١، تحف العقول ص ١١١، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٢.

وكذلك روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ٣٧٢، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٣٩٠، مستدرك الوسائل ج ١٥ ص ١٢٧.

٣٩. الإمام الصادق عليه السلام: «وعلم الله شيئاً أدنى من أف لنهي عنه، وهو من أدنى العقوق، ومن العقوق أن ينظر الرجل إلى والديه فيحد النظر إليهما»: الكافي ج ٢ ص ٣٤٩، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٥٠٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٦٤.

٤٠. عن معمر بن خلاد قال: «قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: أدعو لوالدي إذا كانا لا يعرفان الحق؟ قال: ادع لهما وتصدق عنهما، وإن كانا حنين لا يعرفان الحق فدارهما، فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن الله بعثني بالرحمة لا بالعقوق»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، وسائل

الشيعة ج ٢١ ص ٤٩٠، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٧٩.

٤١. الإمام الباقر عليه السلام: «ثلاث لم يجعل الله عز وجل لأحد فيهن رخصة: أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، والوفاء بالمهد للبرّ والفاجر، وبرّ

الوالدين برّين كانا أو فاجرين»: الكافي ج ٢ ص ١٦٢، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٩٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٦.

٤٢. الإمام الصادق عليه السلام: «يكون الرجل عاقاً لو ديه في حياتهما، فيصوم عنهما بعد موتهما، ويصلي ويقضي عنهما الدين، فلا يزال

كذلك حتى يكتب باراً بهما، وإنه ليكون باراً بهما في حياتهما، فإذا مات لا يقضي دينهما ولا يبرهما بوجه من وجوه البرّ، فلا

يزال كذلك حتى يكتب عاقاً»: مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١١٤، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٨٥.

٤٣. عن أبي ولاد الحنّاط قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾، ما هذا الإحسان؟ فقال:

الإحسان أن تحسن صحبتهما، وأن لا تكلفهما أن يسألك شيئاً ممّا يحتاجان إليه وإن كانا مستغنيين، أليس يقول الله عز وجل:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾...»: الكافي ج ٢ ص ١٥٧، وسائل الشيعة ج ٢١ ص ٤٨٨.

الإمام الكاظم عليه السلام: «سأل رجل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ما حقّ الوالد على ولده؟ قال: لا يسمّيه باسمه، ولا يمشي بين يديه،

ولا يجلس قبله، ولا يستسب له»: الكافي ج ٢ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٤٥.

منابع

١. أسدالغابة، ابن الأثير، (٦٣٠ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
٢. الإصابة، ابن الأثير، (٦٣٠ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
٣. الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ق، مؤسسة البعثة، قم.
٤. الأمالي، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٤ق، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
٥. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٦. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٧. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، (١١١١ق)، الطبعة الأولى، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٨. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (٢٩٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، طهران.
٩. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٠. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١١. تحف العقول، ابن شعبة الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
١٢. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ق، مؤسسة الهادي، قم.
١٣. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
١٤. تفسير القرطبي، محمد بن أحمد القرطبي، (٦٧١ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردوني، دار التراث العربي، بيروت.
١٥. تفسير نورالثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ق)، تصحيح و تعليق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، الطبعة الرابعة،

- ١٣٧٠ ش، مؤسسه إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
١٦. قريب التهذيب، ابن حجر، (٨٥٢ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، الطبعة الثانية، ١٤١٥ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٧. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، دار الكتب الإسلامية، طهران.
١٨. تهذيب الكمال، أبو الحجاج يوسف المزّي، (٧٢٤ق)، تحقيق: بشار عوّاد معروف، الطبعة الرابعة، ١٤٠٦ق، مؤسسه الرسالة، بيروت.
١٩. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ش، منشورات الشريف الرضي، قم.
٢٠. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي، (١٣٨٣ق)، المطبعة العلمية، قم.
٢١. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، الطبعة الأولى، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٢٢. جواهر الكلام، الشيخ الجواهري، (١٢٦٦ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عبّاس القوجاني، الطبعة الثانية، ١٣٦٥ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٢٣. الحدائق الناضرة، المحقّق البحراني، (١٨٦ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمّد تقي الإيرواني، مؤسسه النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٢٤. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، بإشراف السيّد محمّد باقر الموحّد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ق، مؤسسه الإمام المهدي، قم.
٢٥. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، قم.
٢٦. الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٢٧. دعائم الإسلام، القاضي نعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مؤسسه آل البيت بالأوسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة.
٢٨. الدعوات، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ق، مدرسة الإمام المهدي، قم.
٢٩. روضة الواعظين، الفتال النيشابوري، (٥٠٨ق)، تحقيق: محمّد مهدي الخرسان، منشورات الشريف الرضي، قم.
٣٠. سيل السلام، محمّد بن إسماعيل الكحلاني، (١١٢٨ق)، تحقيق الشيخ محمّد عبد العزيز الخولي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٩ق، مصر.
٣١. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣٢. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (٧٤٨ق)، الطبعة التاسعة، ١٤١٢ق، مؤسسة الرسالة بيروت.
٣٣. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٣٤. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٣٥. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصححة ومقابلة علي عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.
٣٦. عدّة الداعي، ابن فهد الحلّي، (٨٤١ق)، تصحيح: أحمد الموحّدي القمي، مكتبة وجداني، قم.
٣٧. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٣٨. عيون أخبار الرضا، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق وتقديم: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ق، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.
٣٩. عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي، (القرن الثاني)، تحقيق: الشيخ حسين الحسيني البيرجندي، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.
٤٠. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق (٣٨١ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانية.
٤١. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٤٢. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤٣. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفي، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ق، مطبعة العلمية، قم.
٤٤. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حياني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٤٥. كنز الفوائد، أبو الفتح الكراچكي، (٤٤٩ق) الطبعة الثانية، ١٣٦٩ش، مكتبة المصطفوي، قم، طبعة حجرية.
٤٦. مجمع الزوائد، الهيتمي، (٨٠٧ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٤٧. المجموع، محيي الدين النووي، (٦٧٦ق)، الطبعة الأولى، دار الفكر.
٤٨. مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزّة الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣،

مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.

٤٩. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسسة آل البيت، قم.

٥٠. مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث.

٥١. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي (القرن السابع)، تحقيق مهدي هوشمند، الطبعة الأولى،

١٤١٨ق، دار الحديث، قم

٥٢. المصباح، الكفعمي، (٩٠٥ق)، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت.

٥٣. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٣٧٩ق، مؤسسة النشر الإسلامي

التابعة لجماعة المدرسين، قم.

٥٤. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الحرمين للطباعة والنشر

والتوزيع.

٥٥. المعجم الكبير، الطبراني، (٣٦٠ق) تحقيق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان

٥٦. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي (٥٤٨ق) الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قم.

٥٧. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة

النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.

٥٨. ميزان الحكمة، محمد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.